
تفسیر نوجوان
(برگرفته از تفسیر نمونه)
به اهتمام : دکتر محمد بیستونی
جلد ۳۶
A new narration of holy Qur'an for Teenager

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۲۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛ ۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۹۶۴:۱-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۹۶۴:۲-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۹۶۴:۳-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۹۶۴:۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۹۶۴:۵-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۶-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج. ۹۶۴:۷-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۸-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۹-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۰-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۱-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۲-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج. ۹۶۴:۱۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۵-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۶-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۷-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۹۶۴:۱۸-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۹-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۰-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۱-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۲-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۳-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۹۶۴:۲۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۵-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۷-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۸-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۹-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۳۰-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

اشاره

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا ـ از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص:۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهـای خوب ایشـان در عرصه پژوهش هـای موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر جوان» خلاـصه، سـاده سـازی و منتشـر نموده است، اخیرا مطـالب تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر نوجوان» بـا تکیه بر آیـات متناسب با گروه سـنی یادشـده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسـیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سـفره معنوی و پربرکت که خوشـبختی و سـعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

ص:۸

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

مقدمه (۱۱)

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره اَحْقاف

سوره اَحْقاف

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ حمآ

حمآ .

« اَحْقاف » جمع « حِقْف » به معنی شن های روان است که بر اثر وزش باد در بیابان ها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می شود و سرزمین قوم عاد را از این جهت « اَحْقاف » می گفتند ، که ریگستانی به این صورت بود .

این سوره ، آخرین سوره از سوره های هفت گانه «حم» است که مجموعا «حوامیم» نام دارد.

در تفسیر « حروف مقطعه » عموما و « حم » خصوصا ، مطالب زیادی در سوره های گذشته « حم » داشتیم که نیازی به تکرار ندارد .

همین قدر می گوییم که این آیات تکان دهنده و حرکت آفرین و

پرمحتوای قرآن از حروف ساده الفبا ، از حاء و میم و مانند آن ، ترکیب یافته و در عظمت خداوند ، همین بس که چنان ترکیب عظیمی را از چنین مفردات ساده ای به وجود آورده که اگر تا دامنه قیامت در اسرار آن اندیشه کنند ، باز هم مطالب ناگفته بسیار دارد

۲ تَنْزیلُ الْکِتابِ مِنَ اللّهِ الْعَزیزِ الْحَکیمِ

این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .

قدرتی شکست ناپذیر و حکمتی بی کران لازم

است تا چنین کتابی را نازل کند .

آفرینش این جهان ، هدفی را تعقیب می کند

۳ ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلّا بِالْحَقِ وَ اَجَلٍ مُسَمًّی وَ الَّذینَ کَفَرُوا عَمّا اُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ

ما آسـمان ها و زمین و آن چه در میان این دو است ، جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم، اما کافران از آن چه انذار می شوند ، روی گردان هستند .

(۱۴) سوره اَحقاف

نه در کتـاب آسـمانیش ، کلمه ای بر خلاـف حق است و نه در مجموعه عـالَم خلقتش چیزی ناموزون و مخالف حق یافت می شود،همه موزون، سنجیده و همراه وتوأم باحق است.

اما این آفرینش همان گونه که سرآغازی داشته ، سرانجامی نیز دارد و لذا در دنباله آیه می افزاید : « ما برای آن سرآمد معینی قرار دادیم » (وَ اَجَلٍ مُسَـمًّی) که بافرارسـیدن آن ، دنیا فانی می شود و چون این جهان توأم با حق و دارای هدف است ، طبعا باید به دنبال آن ، جهانی دیگر که نتایج اعمال در آن بررسـی می شود ، وجود داشـته باشد ، بنابراین حقانیت این جهان، خود دلیل بروجود معاداست وگرنه پوچ و بیهوده و توأم با ظلم و ستم فراوان بود.

تعبیر به « مُعْرِضُونَ » از ماده « اِعراض » اشاره به این است که اگر با آیات تکوین و تـدوین ، روبرو شوند ، حقایق را درک می کننـد ، امـا آن هـا صورت خودرا برمی گرداننـد و از حق گریزاننـد ، مبـادا در رونـد تقالیـد و تخیلاـت و هوی و هوس آن ها دگرگونی ایجاد کند .

ص:۱۲

نوجوانان عزیز به پدر و مادر خود نیکی کنید

۱۵ وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ اِحْسانا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْها وَ وَضَعَتْهُ کُرْها وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ

مابه انسان توصیه کردیم که به پدرومادرش نیکی کند، مادرش اورا با ناراحتی حمل می کند و باناراحتی بر زمین می گذارد و دوران حمل و ازشیر بازگرفتنش، سی ماه است، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی وارد گردد، می گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکرنعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی ، به جا آورم و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی و فرزندان مرا صالح کن، من به سوی تو بازمی گردم و توبه می کنم و من از مسلمینم .

(۱۶) سوره اَحقاف

« وَصِیَّه » و « توصیه » به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصربه سفارش های مربوط به بعد از مرگ نیست ، لذا جمعی در این جا آن را به معنی " امر و دستورو فرمان" تفسیرکرده اند .

«اَوْزِعْنی» از ماده « ایزاع » است که به چند معنی آمده ؛ توفیق ، الهام کردن ، ایجاد عشق و علاقه و بازداشتن از انحراف .

«مادر» درطول این سی ماه، بزرگ ترین ایثار و فداکاری را

درموردفرزندش انجام می دهد .

از نخستین روزهای انعقاد نطفه ، حالت مادر دگرگون می شود و ناراحتی ها پشت سر یکدیگر می آید ، حالتی که به حالت « ویار » نامیده می شود و یکی از سخت ترین حالات مادر است ، روی می دهد و پزشکان می گویند : بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد .

هرقدر جنین رشد و نمو بیشتری می کند ، مواد بیشتری از شیره جان مادر می گیرد و حتی روی استخوان ها و اعصاب او اثر می گذارد ، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد و در آخر دوران حمل ، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می شود اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می گشاید و بر روی مادر لبخند می زند ، تمام این ناملایمات را تحمل می کند .

جزء بیست و ششم (۱۷)

دوران وضع حمل که یکی از سخت ترین لحظات زندگی مادر است ، فرامی رسد تا آن جاکه گاه مادر، جانش را برسر فرزند می نهد .

به هر حال بار سنگینی را بر زمین گذارده ، دوران سخت دیگری شروع می شود ، دوران مراقبت دائم و شبانه روزی از فرزند ، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد ، اگر دردی دارد ، نمی تواند محل درد را تعیین کند و اگرناراحتی ازگرسنگی و تشنگی و گرما و سرمادارد،قادربه بیان آن نیست، جز این که ناله سر دهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاوی و صبر و

ص:۱۴

حوصله تمام ، یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند .

(۱۸) سوره اَحقاف

نظافت فرزنـد در این دوران ، مشـکلی طاقت فرسا است و تأمین غذای او که از شـیره جان مادر گرفته می شود ، ایثاری بزرگ است .

بیمـاری های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد و مادر بایـد با شـکیبایی فوق العاده به مقابله با آن ها برخیزد ، مشکل دیگری است .

این که قرآن در این جـا تنهـا از نـاراحتی هـای مادر سـخن به میان آورده و از پـدر ، سـخنی نگفته ، به خاطر عـدم اهمیت آن نیست ، چراکه پـدر نیز در بسـیاری از این مشـکلات ، شـریک مـادر است ، ولی چون مـادر سـهم بیشتری دارد ، بیشتر روی او تکیه شده است .

در حـدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد : « مَنْ اَبَرُّ ؟ قالَ : اُمَّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اُمَّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اُمَّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اَباکَ : ای رسول خدا به چه کسـی نیکی کنم ؟ فرمود : به مادرت ، عرض کرد : بعد از او به چه

جزء بیست و ششم (۱۹)

کسی ؟ فرمود : به مادرت ، برای سومین بار عرض کرد : بعد از او به چه کسی ؟ باز فرمود : به مادرت و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد ، فرمود : به پدرت » (۱)

در حـدیث دیگری آمـده که مردی، مـادر پیر و نـاتوان خـود را بر دوش گرفته بـود و به طواف مشـغول بود ، در همین هنگـام خدمت

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۶ .

پیامبر صلی الله علیه و آله رسید ، عرض کرد : « هَلْ اَدَّیْتُ حَقَّها : آیا حق مادرم را این سان ادا کرده ام »؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود : « لا وَ لا بِزَفْرَهٍ واحِدَهٍ : نه حتی یک نفس او را جبران نکردی » (۱)

در این جا این سؤال مطرح می شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره ، دوران شیرخوارگی ، دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده است : « وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَهَ: مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند ، آن ها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند » .

(۲۰) سوره اَحقاف

در حالی که مجموع « دوران حمل و شیرخوارگی » در آیه مورد بحث ، فقط سی ماه ذکر شده ، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد ؟

فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته اند : آری حداقل دوران حمل ، ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع ، ۲۴ ماه است ، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است .

ضمنا از این تعبیر قرآنی می توان استفاده کرد که هرقدر از مقدار حمل کاسته شود ، باید بر مقدار دوران شیرخوارگی افزود ، به گونه ای که مجموعا ۳۰ ماه تمام را شامل گردد . از « ابن عباس » نیز نقل شده که :

۱- «فی ظِلالِ الْقُرآن» ، جلد ۷ ، صفحه ۴۱۵ .

« هرگاه دوران بارداری زن ، ۹ ماه باشد ، باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد و اگر مدت حمل ، ۶ ماه باشد ، باید ۲۴ ماه شیر دهد .

جزء بیست و ششم (۲۱)

قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند ، چراکه کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد .

سپس می افزاید : « حیات انسان همچنان ادامه می یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد و به مرز چهل سالگی وارد گردد »(حَتّی اِذابَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً) .

بعضی از مفسران ، « بُلُوغ اَشُدّ » (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ و برای تأکید می دانند ، ولی ظاهر این است که « بُلُوغ اَشُدّ » ، اشاره به "بلوغ جسمانی" و رسیدن به «اَرْبَعینَ سَنَةً» (چهل سالگی) اشاره به "بلوغ فکری و عقلانی" است، چراکه معروف است که انسان غالبا در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می رسد و گفته اند که : غالب انبیاء در چهل سالگی به نبوت ، مبعوث شدند .

ضمنا در این که سن بلوغ قدرت جسمانی ، چه سنی است ؟ در آن نیز گفتگو است ، بعضی همان سن معروف بلوغ را می دانند که در آیه ۳۴ سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده ، درحالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی می باشد .

(۲۲) سوره اَحقاف

البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف، معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می شود.

در حدیثی آمده است : « اِنَّ الشَّیْطانَ یَجُرُّ یَدَهُ عَلی وَجْهِ مَنْ

زادَ عَلَی الْاَرْبَعینَ وَ لَمْ یَتُبْ وَ یَقُولُ بِاَبی وَجْهٌ لایُفْلِحُ: شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند، می کشد و می گوید : پدرم فدای چهره ای باد که هرگز رستگار نمی شود » (و در جبین این انسان ، نور رستگاری نیست) .(۱)

به هر حال قرآن در ادامه این سخن می افزاید : این انسان لایق و باایمان ، هنگامی که به چهل سالگی رسید ، سه چیز را از خدا تقاضا می کند ؛ نخست می گوید : « پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی، به جا آورم » (قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ) .

جزء بیست و ششم (۲۳)

این تعبیر نشان می دهد که انسان باایمان در چنین سن و سالی ، هم از عمق و وسعت نعمت های خدا بر او آگاه می گردد و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده ، چراکه در این سن و سال ، معمولاً خودش پدر یا مادر می شود و زحمات طاقت فرسا و ایثارگرانه آن دو را باچشم خود می بیند و بی اختیار به یاد آن ها می افتد و به جای آن ها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند .

در دومین تقاضا عرضه می دارد : « خداوندا ! به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم ، عملی که تو از آن خشنود باشی » (وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ) .

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۷ .

و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می کند : « خداوندا ! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش »

(۲۴) سوره اَحقاف

(وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی) .

تعبیر به « لی » (برای من) ضمنا اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود .

و تعبیر به « فی ذُرِّیَّتی » (در فرزندان من) به طور مطلق ، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است .

جالب این که در دعای اول ، پدر و مادر را شریک می کند و در دعای سوم ، فرزندان را ، ولی در دعای دوم ، برای خود دعا می کند و این گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می نگرد ، با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند ، نگاه می کند .

در پایان آیه دومطلب را اعلام می دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است ، می گوید : « پروردگارا ! من در این سن و سال به سوی تو بازمی گردم و توبه می کنم » (اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ) .

به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد ، آری من به مرز چهل سالگی رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت و نازیبا است که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم .

جزء بیست و ششم (۲۵)

و دیگر این که می گوید : « من از مسلمین هستم » (وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ) .

در حقیقت این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعاهای سه گانه

ص:۱۹

و مفهومش این است که : « چون من توبه کرده ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان تو هستم ، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت ها بفرما » .

۱۶ اُولئِکَ الَّذینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ ماعَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُعَنْ سَیِّئاتِهِمْ فی اَصْحابِ الْجَنَّهِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذی کانُوا یُوعَدوُنَ

آن هاکسانی هستند که مابهترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهانشان می گذریم و در میان بهشتیان جای دارند ، این وعده صدقی است که وعده داده می شدند .

این آیه ، بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزارصالح العمل و توبه کارکه به سه پاداش مهم درآن اشاره شده است.

(۲۶) سوره اَحقاف

نخست می فرماید : « آن ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم » .

با این که خداوند همه اعمال نیک رامی پذیرد ، چرا می گوید : « بهترین اعمال آن ها را پذیرا می شود » ؟

در پاسخ این سؤال ، جمعی از مفسران گفته اند : منظور از بهترین اعمال ، واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است ، اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد .(۱)

پاسخ دیگر این که خداوند ، بهترین اعمال آن ها را معیار پذیرش

۱- « مجمع البیان » ، « المیزان » و غیره ، ذیل آیات مورد بحث .

قرار می دهـد و حتی اعمـال درجه دو و کم اهمیت آن هـا را به حسـاب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گـذارد، این درست به آن می مانَـد که خریـداری به عنوان فضل و کرم ، اجناس متفاوتی را که از طرف فروشـنده ای عرضه شـده است، به بهای جنس اعلاء محاسبه کند و از فضل و لطف خداوند، هرچه گفته شود ، عجیب نیست .

جزء بیست و ششم (۲۷)

موهبت دوم ، پاکسازی آن ها است ، می گوید: « ما از گناهانشان می گذریم » .

« درحالی که در میان بهشتیان جای دارنـد » و این سومین موهبت الهی نسـبت به آن ها است که آنان را با این که لغزش هایی داشته اند ، شستشو داده ، در کنار نیکان و پاکانی جای می دهد که از مقربان درگاه اویند .

انسان بهشتی از دیدگاه قرآن

دوآیه موردبحث، ترسیمی است ازیک انسان مؤمن بهشتی که هفت مرحله به شرح زیر را در زندگی طی می کند ؛

رشد جسمانی .

کمال عقلی .

(۲۸) سوره اَحقاف

شکرگزاری در برابر نعمت های پروردگار .

شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر .

به موقع از لغزش ها و خطاها توبه کردن .

به انجام اعمال صالح از جمله تربیت فرزندان اهتمام ورزیدن .

و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی ، صعود

ص:۲۱

کردن و همین امر سبب می شود که غرق در رحمت و غفران و نعمت های گوناگون خداوند شود .

آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت .

پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر

۱۷ وَ الَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما اَتَعِدانِنی اَنْ اُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلی وَ هُما یَسْتَغیثانِ اللّهَ وَیْلَکَ أَمِنْ اِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ ما هذا اِلاّ اَساطیرُ الْاَوَّلینَ

کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما ! آیا به من وعده می دهید که روز قیامت مبعوث می شوم ؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آن ها پیوسته فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا ، حق است ، اما او پیوسته می گوید : این ها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست .

جزء بیست و ششم (۲۹)

در آیات قبل ، سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح وشکرنعمت های حق و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان ، به مقام قرب الهی راه می یابند و مشمول الطاف خاص او می شوند .

اما در آیات ۱۷ تا ۱۹ ، سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آن ها قرار دارند ، افرادی بی ایمان و حق نشناس و عاق پدر ومادر .

اوصافی که ازاین آیه درباره آن گروه استفاده می شود، چندوصف است؛ بی احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر ، زیرا « اُفّ »

در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است و در مقام توهین و تحقیر گفته می شود .

(۳۰) سوره اَحقاف

دیگر این که نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند ، بلکه آن را به باد مسخره گرفته ، جزء افسانه ها و پندارهای خرافی می شمرند .

وصف دیگرشان این است که گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است .

آری پدر و مادر دلسوز او هرچه تلاش و کوشش می کنند که او را از گرداب جهل و بی خبری نجات دهند ، تا این فرزند دلبند گرفتار عذاب دردناك الهی نشود ، او همچنان در کفر خود پافشاری می کند و اصرار می ورزد و سرانجام ناچار او را رها می کنند .

۱۸ اُولئِکَ الَّذینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ اِنَّهُمْ کانُوا خاسِرینَ

آن ها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری)که قبل از آن ها از جن و انس بودند ، درباره آن ها مسجل شده ، چراکه همگی زیانکار بودند .

همان طور که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح العمل بیان شد، در این جا سرانجام کار کافران جسور و خیره سر را نیز بیان کرده است .

جزء بیست و ششم (۳۱)

در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی ، در این آیات به این امور برخورد می کنیم .

آن ها مدارج رشد و تکامل خود را طی می کنند ، درحالی که این ها همه سرمایه های خویش را از دست می دهند و زیانکارند .

آن هـا حـق شناسـند و شـکر گزار ، حـتی در برابر پـدر و مـادر ، امـا این هـا حق نشناسـند و جسور و بی ادب ، حـتی نسـبت به والدینشان .

آن هـا « همراه مقربـان خداونـد » در بهشـتند و این هـا در « زمره اقوام بی ایمان » در دوزخنـد و هریک به گروه همجنس خود ملحق می شوند .

آن ها از لغزش های خود توبه می کنند و در برابر حق ، تسلیم هستند اما این ها طغیانگر و سرکش و خودخواه و متکبر هستند .

۱۹ وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیَهُمْ اَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ

و برای هر کـدام از آن ها درجاتی است برطبق اعمالی که انجام داده انـد، تا خداوندکارهای آن ها را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد و به آن ها هیچ ستمی نخواهد شد .

(۳۲) سوره اَحقاف

« دَرَجـات » جمع « درجه » معمولاً ـ به پله هایی گفته می شود که از آن به سـمت بالا می رونـد و « دَرَکات » جمع « دَرَک » به پله هـایی گفته می شـود که از آن به طرف پـایین حرکت می کننـد ، لـذا در مـورد بهشت ، « درجـات » و در مـورد دوزخ ، « درکات » گفته می شود ، ولی در آیه مورد بحث ، که هردو باهم ذکر شـده ، با توجه به اهمیت مقام بهشتیان ، هر دو به عنوان « درجات » آمده و به اصطلاح از باب « تغلیب » است .

چنـان نیست که بهشتیان یادوزخیان ، همه در یک درجه باشـند ، بلکه آن ها نیز به تفاوت اعمالشان و به تناسب خلوص نیّت و میزان معرفتشان ، مقامات متفاوتی دارند و اصل عدالت ، دقیقا در این جا حاکم است .

سپس می افزاید : « وَ لِیُوَفِّیَهُمْ اَعْمالَهُمْ » ، این تعبیر اشاره دیگری است به مسأله « تجسم اعمال » که در آن جا اعمال آدمی با او

خواهد بود ، اعمال نیکش ، مایه رحمت و آرامش او است و اعمال زشتش ، مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب او .

همچون پیامبران اولوا العزم شکیبا باش

۳۵ فَاصْبِرْ کَما صَبَرَاُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ مایُوعَدوُنَ لَمْ یَلْبَثُوا اِلاّ ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ اِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ

بنابراین صبر کن، آن گونه که پیامبران اولوا العزم شکیبایی کردند و برای (عذاب) آن ها شتاب مکن ، هنگامی که وعده هایی را که به آن ها داده شد ، می بینند ، احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از یک روز در دنیا توقف داشتند، این ابلاغی است برای همگان، آیا جز قوم فاسق، هلاک می شوند ؟

تنها تو نیستی که بامخالفت و عداوت این قوم مواجه شده ای ، همه پیامبران اولو العزم با این مشکلات روبرو بودند و استقامت کردند ؛

« نوح » پیامبر بزرگ خدا ، ۹۵۰ سال دعوت کرد ، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند ، پیوسته آزارش می دادند و به سخریه اش می گرفتند . « ابراهیم » را به میان آتش افکندند و « موسی » را تهدید به مرگ نمودند و قلبش از نافرمانی های قومش پرخون بود و « عیسی مسیح » را بعد از آزار بسیار می خواستند به قتل برسانند

که خداونـد نجـاتش داد ، خلاصه تا بوده ، دنیا چنین بوده است و جز با نیروی صبر و اسـتقامت ، نمی توان بر مشـکلات پیروز شد .

پیامبران اولوا العزم چه کسانی بودند ؟

در این که منظور از پیـامبران اولوا العزم چه کسانی هسـتند ، در میان مفسـران گفتگو بسـیار است و پیش از آن که در این باره تحقیق کنیم ، باید معنی«عَزْم»رابررسی کرد،زیرا«اولواالعزم»به معنی "صاحبان«عزم»"است.

« عَزْم » بـه معنی اراده محکـم و اسـتوار اسـت ، « راغـب » در « مفردات » می گویـد : « عزم » بـه معنی تصـمیم گرفتن بر انجـام کاری است (عَقْدُ الْقَلْبِ عَلی اِمْضاءِ الْأَمْرِ) .

جزء بیست و ششم (۳۵)

در قرآن مجیـد ، گـاهی « عزم » در مورد "صبر" به کار رفته ، ماننـد : «وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ اِنَّ ذلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ : کسـی که صبر کند و عفو نماید ، این از عزم امور است » (۴۳/شوری) .

و گاه به معنی "وفای به عهـد" آمـده ، ماننـد : « وَ لَقَـدْ عَهِدْنا اِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْما : ما به آدم از قبل، عهد کردیم، اما او فراموش کرد و بر سر عهد خود نایستاد » (۱۱۵ / طه) .

ولی بـاتوجه به این که پیـامبران صاحب شـریعت جدیـد و آیین تازه با مشـکلات و گرفتاری های بیشتری روبرو بودنـد و برای مقابله با آن ، عزم و اراده محکم تری لازم داشـتند، به این دسـته از پیامبران ، « اولوا العزم » اطلاق شـده است و آیه مورد بحث نیز ظاهرا اشاره به همین معنا است .

در ضـمن اشـاره ای اسـت به این که پیغمـبر اسـلام صـلی الله علیه و آله نیز از همـان پیـامبران است ، زیرا می گویـد : « تـو هم شکیبایی کن، آن گونه که

پیامبران اولواالعزم شکیبایی کردند » .

در آیه ۱۳ سوره شوری از آن ها سخن می گوید : « شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحا وَ الَّذی اَوْحَیْنا اِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ اِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی : آیینی برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آن چه را بر تو وحی فرستادیم و بر ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم » .

(۳۶) سوره اَحقاف

روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده است که پیامبران اولوا العزم ، همین پنج تن بودند ، چنان که در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام آمده : « مِنْهُمْ خَمْسَةٌ ؛ اَوَّلُهُمْ نُوحٌ ، ثُمَّ اِبْراهیمُ، ثُمَّ مُوسی ، ثُمَّ عیسی ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله » .(۱)

در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین آمده است : «مِنْهُمْ خَمْسَةٌ اوُلُوا الْعَزْمِ مِنَ الْمُرْسَلینَ ؛ نُوحٌ وَ اِبْراهیمُ وَ مُوسی وَ عیسی وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله » ، راوی می پرسد: « لِمَ سُمُّوا اوُلُوا الْعَزْمِ : چرا آن ها اولوا العزم نامیده شدند » ؟ امام در پاسخ فرمود :

جزء بیست و ششم (۳۷)

«لِاَنَّهُمْ بُعِثُوا اِلی شَرْقِها وَ غَرْبِها وَ جِنِّها وَ اِنْسِها : زیرا آن ها مبعوث به شرق و غرب و جن و انس شدند » (۲)

در ادامه آیه می فرماید : « لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ... » .

این احساس کمی عمر دنیا در برابر آخرت ، یا به خاطر آن است که

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۹۴ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۱۱ ، صفحه ۵۸ ، حدیث ۶۱ .

واقعا این زنـدگی در برابر آن حیات جاویـدان ، ساعتی بیش نیست و یا به خاطر این است که دنیا چنان باسرعت بر آن ها می گـذرد که گویی ساعتی بیش نبوده است و یا از این جهت که آن ها محصول تمام عمر خود را که از آن بهره برداری صحیح نکردند ، بیش از یک ساعت نمی بینند .

این جا است که سیلاب حسرت بر قلب آن ها جاری می شود ، اما چه سود که راه بازگشت وجود ندارد .

لـذا می بینیم هنگامی که از پیامبر صـلی الله علیه و آله می پرسـند : « کَمْ ما بَیْنَ الـدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ : فاصـله بین دنیا و آخرت چه قـدر است » ؟ در پاسـخ می فرمایـد : « غَمْضَهُ عَیْنٍ : یک چشم برهم زدن » سـپس می گویـد : « خداوند فرموده : " کَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ مایُوعَدوُنَ لَمْ یَلْبَثُوا اِلاّ ساعَهً مِنْ نَهارٍ "» (۱)

(۳۸) سوره اَحقاف

این نشان می دهد که تعبیر به « ساعَه » به معنی مقدار ساعت معمولی نیست ، بلکه اشاره به زمان کم و کوتاه است .

بعد به عنوان هشدار به همه انسان ها می افزاید : « این ابلاغی است برای همه » (بَلاغٌ) .

برای تمـام کسـانی که از خط عبودیت پروردگار خارج شدنـد، برای کسانی که غرق در زنـدگی زودگـذر دنیا و شـهوات آن گشتند و بالاخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپایدار .

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۵ .

پیامبر اسلام ، اسطوره صبر و استقامت بود

جزء بیست و ششم (۳۹)

زندگی پیامبران بزرگ خدا ، مخصوصا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیانگر مقاومت بی حد و حصر آن ها در برابر حوادث سخت و طوفان های شدید و مشکلات طاقت فرسا است و با توجه به این که مسیر حق همیشه دارای این گونه مشکلات است ، رهروان راه حق باید از آن ها در این مسیر الهام بگیرند .

ما معمولاً ـ از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می نگریم و این نگرش که « از آینده به گذشته » است ، واقعیت ها را طور دیگری مجسم می کند،ما باید خودرادرآن روز تصورکنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله تک وتنهابود، هیچ نشانه ای از پیروزی درافق زندگی اوبه چشم نمی خورد .

دشمنان لجوج برای نابودی او ، کمر بسته بودند و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند .

روزهایی بر پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت که توصیف آن با بیان و قلم ، مشکل است . هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به « طائف » آمد ، نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند ، بلکه آن قدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد . گاه ساحرش خواندند و گاه دیوانه اش خطاب کردند . گاه خاکستر بر سرش ریختند و گاه کمر به قتلش بستند و خانه اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند . اما باتمام این احوال ، همچنان به صبر و شکیبایی و استقامت ادامه داد .

(۴۰) سوره اَحقاف

و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید ، آیین او نه تنها جزیره عربستان ، که شرق و غرب عالَم را دربر گرفت و امروز بانگ

اذان که فریاد پیروزی او است ، هر صبح و شام ، از چهارگوشه دنیا و در تمام پنج قاره جهان ، به گوش می رسد .

و این است معنی « فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ اوُلُواالْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ » .

و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی .

بااین حال چگونه عافیت طلبان می خواهند بدون شکیبایی و تحمل رنج و درد ، به اهداف بزرگ خود نایل شوند ؟ چگونه مسلمانان امروزدر برابر این همه دشمنانی که کمر به نابودی آن ها بسته اند ، می خواهند

جزء بیست و ششم (۴۱)

بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله پیروزشوند ؟

مخصوصا رهبران اسلامی، بیش از همه مأمور به این برنامه هستند ، چنان که درحدیثی ازامیرمؤمنان علی آمده است: « اِنَ الصَّبْرَ عَلی وُلاـهِ الْاَمْرِمَفْرُوضٌ لِقَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِیِّهِ ؛ " فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ اوُلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ " وَ ایجابِهِ مِثْلَ ذلِکَ عَلی اَوْلِیائِهِ وَ اَهْلِ طاعَتِهِ، بِقَوْلِهِ؛ " لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّهِ اُسْوَهٌ حَسَنَهٌ " : صبر و استقامت captured بررهبران وزمامداران،فریضه است،زیراخداوندبه پیامبرش فرموده: " فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ اوُلُواالْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ "و همین معنی را بردوستان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است ، چراکه می گوید : برای شما در زندگی پیامبر ، تأسی نیکویی بود(و شما نیز باید همگی به او اقتدا کنید)» (۱)

پایان سوره اَحْقاف

ص:۳۰

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۳ .

سوره مُحَمَّد صلی الله علیه و آله

سوره مُحَمَّد صلی الله علیه و آله

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اَلَّذینَ کَفَروُا وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللّهِ اَضَلَّ اَعْمالَهُمْ

کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند ، اعمالشان را نابود می کند .

این آیه اشاره به سردمداران کفر و مشرکان مکه دارد که آتش افروزان جنگ های ضداسلامی بودند ، نه تنها خودشان کافر بودند ، بلکه دیگران را نیز با انواع حیل و نقشه ها از راه خدا بازمی داشتند .

منظور از « اَضَلَّ اَعْمالَهُمْ » این است که آن را نابود و حبط می کند ، زیرا گم کردن ، کنایه از بی سرپرست ماندن چیزی است که لازمه آن ، از بین رفتن است .

این جمله در واقع اشاره به کسانی است که برای محو اسلام و درهم شکستن مسلمین ، اعمال مختلفی نظیر کمک به مستمندان ، میهمان نوازی و یاغیر این هارا انجام می دادند ، در حالی که خداوند همه آن ها را گم و نابود کرد و از رسیدن به هدف ، بازداشت .

۲ وَالَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ وَ امَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ اَصْلَحَ بالَهُمْ

و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ، به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده و همه حق است و از

سوی پروردگار، نیز ایمان آوردند ، خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را اصلاح می کند .

ذکر « ایمان به آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده » ، بعد از ذکر « ایمان به طور مطلق » تأکیدی است بر برنامه های این پیامبر بزرگ و از قبیل ذکر خاص بعد از عام است و بیانگر این واقعیت است که بدون ایمان به آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده ، هرگز ایمان به خدا تکمیل نمی شود .

(۴۴) سوره مُحَمَّد

قابل توجه این است که بعد از ذکر این جمله می گوید: «وَ هُوَالْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»(درحالی که آن چه براونازل شده،حق است،ازسوی پروردگارشان).

یعنی ایمان آن ها ، بی حساب و بی دلیل نیست ، چون حق را در آن تشخیص داده اند ، ایمان آورده اند .

« بال » به معانی مختلفی آمده است به معنی حال ، کار ، قلب و به گفته « راغب » در « مفردات » به معنی **"حالات پراهمیت"** است ، بنابراین « اصلاح بال » ، به معنی سر و سامان دادن به تمام شؤون زندگی و امور سرنوشت ساز می باشد که طبعا هم پیروزی در دنیا را شامل می شود و هم نجات در آخرت را ، به عکس سرنوشتی که کفار دارند که به حکم « اَضَلَّ اَعْمالَهُمْ » تلاش ها و کوشش هایشان به جایی نمی رسد و به جز شکست ، نصیب و بهره ای ندارند .

و می توان گفت: آمرزش گناهان، نتیجه ایمان آن ها و اصلاح بال، نتیجه اعمال صالح آن ها است.

مؤمنان هم دارای آرامش فکرند و هم پیروزی در برنامه های

عملی که " اصلاح بال" دامنه گسترده ای دارد و همه این ها را شامل است و چه نعمتی از این بالاتر که انسان ، روحی آرام و قلبی مطمئن و برنامه هایی مفید و سازنده داشته باشد .

مؤمنان ، پیرو حقند و کافران ، پیرو باطل

۳ ذلِکَ بِاَنَّ الَّذینَ کَفَروُا اتَّبَعُوا الْباطِلَ وَ اَنَّ الَّذینَ امَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللّهُ لِلنّاسِ اَمْثالَهُمْ

این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود، این گونه خداوند برای مردم ، زندگیشان را توصیف می کند .

جان مطلب این است که دو خط « ایمان » و « کفر » ، از دو خط « حق » و « باطل »، منشعب می شود .

« حق » یعنی واقعیت های عینی که از همه بالاتر ، ذات پاک پروردگار است و به دنبال آن حقایق مربوط به زندگی انسان و قوانین حاکم بر رابطه او با خدا و روابط آن ها با یکدیگر .

«باطل» یعنی پندارها، خیال ها، نیرنگ ها ، افسانه های خرافی ، کارهای بیهوده و بی هدف و هرگونه انحراف از قوانین حاکم برعالَم هستی. آری مؤمنان ، پیروی از حق می کنند ، به همان معنی که گفته شد و کفار از باطل ، و همین موضوع دلیل پیروزی آن ها و شکست این هاست .

و در پایان آیه می افزاید : « کَذلِکَ یَضْرِبُ اللّهُ لِلنّاسِ اَمْثالَهُمْ » .

« مثل » به معنی مشابهت و گاه به معنی توصیف به کار می رود و

ظاهرا در آیه مورد بحث ، منظور ، معنی دوم است ، یعنی خداونـد این گونه توصـیف حال مردم می کنـد ، همان گونه که در آیه۱۵ سوره محمـد صـلی الله علیه و آله آمـده: « مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ : توصـیف بهشتی که به پرهیزکاران، وعده داده شده، چنین است ...» .

از این آیه به خوبی اسـتفاده می شود که هر اندازه به حق نزدیک تر باشیم ، به ایمان نزدیك تریم و هر اندازه اعتقاد و عمل ما گرایش به باطـل داشـته باشـد ، از حقیقت ایمـان دورتریم و به کفر ، نزدیـك تر ، که خـط ایمان و کفر همان خط حق و باطل است .

جزء بیست و ششم (۴۷)

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند

۷ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنْ تَنْصُروُا اللّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ اَقْدامَکُمْ

ای کسانی که ایمان آورده اید ! اگر خدا را یاری کنید ، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می دارد .

تعبیر به یاری کردن خدا ، به وضوح به معنی یاری کردن آیین او است ، یاری کردن پیامبر او و شـریعت و تعلیمات او و لذا در بعضـی دیگر از آیات قرآن ، یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار داده شده ؛ در آیه ۸ سوره حشر می خوانیم : « وَ یَنْصُروُنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ اوُلئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ » ، با این که قدرت خداوند ، بی پایان است و قدرت مخلوقات در برابراو، بسـیار نـاچیز، ولی بـاز تعبیر به یاری کردن خداونـد می کنـد تا اهمیت مسأله جهاد و دفاع ازآیین حق را روشن سازد و تعبیری از این باعظمت تر برای این موضوع پیدا نمی شود.

ص:۳۴

اما ببینیم وعده ای را که خداوند در برابر دفاع از آیینش به مجاهدان داده ، چیست ؟ نخست می گوید : « شما را یاری می کند » ، اما از کدام طریق ؟ از طرق بسیار در قلب شما نور ایمان ، در روح شما تقوا ، در اراده شما قدرت و در فکر شما آرامش می افکند .

از سوی دیگر فرشتگان را به یاری شما می فرستد ، حوادث را به نفع شما تغییر مسیر می دهد ، قلوب مردم را به شما متمایل می کند، سخنانتان را نافذ و فعالیت هایتان را پرثمر می سازد ، آری یاری خدا ، جسم و جان و درون و برون را احاطه می کند .

اما در میان تمام اَشکال یاری کردن، روی مسأله «ثبات قدم» تأکید می کند، چراکه ایستادگی در برابر دشمن، مهم ترین رمز پیروزی است و برندگان جنگ ها، آن ها هستند که ثبات و استقامت بیشتری نشان می دهند .

و لذا در داستان پیکار «طالوت» ، فرمانده بزرگ بنی اسرائیل با «جالوت» ، آن زمامدار ستمگر و خون خوار و قوی پنجه ، می خوانیم : مؤمنان اندکی که با او بودند ، به هنگامی که در برابر انبوه دشمن قرار گرفتند ، چنین گفتند : « رَبَّنا اَفْرِغْ عَلَیْنا صَبْرا وَ ثَبِّتْ اَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ :

جزء بیست و ششم (۴۹)

پروردگارا ! صبر و استقامت را بر ما بریز و گام های ما را استوار دار و در برابر قوم کافر ، یاری فرما » .

و در آیه بعد از آن می خوانیم : « فَهَزَمُوهُمْ بِاِذْنِ اللّهِ : یاران طالوت ، لشکر نیرومند جالوت را به فرمان خدا ، شکست دادند » .

ص:۳۵

آری نتیجه ثبات قدم ، پیروزی بر دشمن است .

مسیر کفر محکوم به شکست و نابودی است

۸ وَ الَّذینَ کَفَرُوا فَتَعْسا لَهُمْ وَ اَضَلَّ اَعْمالَهُمْ

و کسانی که کافرشدند، مرگ بر آن ها و اعمالشان نابود باد.

« تَعْس » (بر وزن نَحْس) به معنی لغزیدن و به رو در افتادن است و این که بعضـی آن را به هلاکت و انحطاط تفسیر کرده اند ، در واقع لازمه آن است .

(۵۰) سوره مُحَمَّد

آری هنگـامی که افراد بی ایمـان لغزش می کننـد ، کسـی نیست زیر بـازوی آن هـا را بگیرد و به آسـانی در پرتگاه ها سـقوط خواهنـد کرد ، امـا فرشـتگان رحمت الهی به یاری مؤمنان می شـتابند و آن ها را در لغزشـگاه ها و پرتگاه ها حفظ می کننـد ، چنان که در جای دیگر می خوانیم : « اِنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ » (۳۰ / فصلت) .

۹ ذلِکَ بِاَنَّهُمْ کَرِهُوا ما اَنْزَلَ اللّهُ فَاَحْبَطَ اَعْمالَهُمْ

این به خاطر آن است که از آن چه خداوند نازل کرده، کراهت داشتند، لذا خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد .

در این آیه علت سقوط آن ها و نابودی اعمالشان بیان شده است .

خداوند قبل از هر چیز آیین توحید را نازل فرمود ، اما آن ها به آن پشت کرده ، رو به شرک آوردند، خداوند دستور به حق و عدالت و پاکی و تقوا داد ، اما آن ها همه را پشت سر افکندند و به ظلم و فساد روی آوردند .

آری هنگامی که آن هااز این امورنفرت داشتند، طبعا گامی در این مسیر برنمی داشتند و تمام تلاش ها و کوشش هایشان در مسیر باطل بود و طبیعی است که چنین اعمالی حبط و نابود گردد.

در حدیثی از امام باقر آمده است: «کَرِهُوا ما اَنْزَلَ اللّهُ فی حَقِّ عَلِیٍّ: آن ها آن چه را که خداوند در حق علی نازل کرده بود، کراهت داشتند » .(۱)

البته تعبیر به « ما اَنْزَلَ اللّهُ » معنی گسترده ای دارد که یکی از مصداق های روشنش ، مسأله ولایت امیرمؤمنان علی است ، نه این که منحصر در آن باشد .

۱۰ اَفَلَمْ یَسیرُوُافِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوُا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَ لِلْکافِرینَ اَمْثالُها

آیادرزمین سیرنکردندتاببینندعاقبت کسانی که قبل از آن ها بودند،چه شد؟خداوند آن هارا هلاک کرد و برای کافران، امثال این مجازات ها خواهدبود .

(۵۲) سوره مُحَمَّد

«دَمَّرَ» از ماده « تدمیر » در اصل به معنی هلاک کردن است ، اما هنگامی که با « عَلی » ذکر می شود،به معنی نابودکردن همه چیز حتی فرزندان و خانواده و اموال مخصوص انسان است(۲)و به این ترتیب این تعبیر بیان مصیبت دردناک تری است ، مخصوصا با توجه به

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- «روح المعانی» ، « روح البیان » و « تفسیر فخر رازی » ، ذیل آیه .

این که لفظ « عَلی » معمولاً ـ در مورد سلطه به کار می رود ، مفهوم جمله این می شود که خداوند هلاک و نابودی را بر سر این اقوام و اموال و آن چه مورد علاقه آن ها بود ، فرو ریخت .

آن ها انتظار نداشته باشند که با انجام اعمال مشابه آن ها ، از کیفرهای مشابه مصون و برکنار بمانند ، بروند آثار گذشتگان را بنگرند و آینده خود را در آیینه زندگی آنان ببینند .

.

جزء بیست و ششم (۵۳)

درمورد «سیردرارض» که قرآن مجید به عنوان یک برنامه آگاه کننده بارها روی آن تکیه کرده است ، در جلد ۳ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران،صفحه ۱۰۲ و درجلد ۱۶ تفسیرنمونه صفحه۴۵۸ به طور مشروح بحث شده است .

خدا یارمؤمنان است و کفارپشتوانه ندارند

۱۱ ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ مَوْلَی الَّذینَ امَنُوا وَ اَنَّ الْکافِرینَ لا مَوْلی لَهُمْ

این به خاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران ، مولایی ندارند.

« مَوْلی » به معنی ولیّ و سرپرست و یار و یاور است و به این ترتیب خداوند ولایت و سرپرستی و یاری مؤمنان را بر عهده گرفته ، اما کافران را از زیر چتر ولایت خود خارج ساخته است ، روشن است کسانی که تحت ولایت ذات پاک او باشند ، هم در مشکلات یاری می شوند و هم ثبات قدم دارند و سرانجام به مقصود خود نایل می شوند ، اما آن ها که از زیر این پوشش خارجند ، اعمالشان حبط و نابود

و عاقبت کارشان ، هلاکت است .

(۵۴) سوره مُحَمَّد

در این جا سؤالی پیش می آید که در آیه مورد بحث ، خداوند فقط به عنوان مولای مؤمنان ذکرشده،درحالی که دربعضی دیگرازآیات قرآن مانند آیه ۳۰ سوره یونس حتی مولای کافران معرفی شده است: «وَ رُدُّوا اِلَی اللّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَ عَنْهُمْ ماکانُوایَفْتَرُوْنَ:آن ها به سوی خداوند مولای حقیقی خود بازمی گردند و بت هایی را که به دروغ شریک خدا می پنداشتند ، گم و نابود می شود » .

پاسخ این سؤال باتوجه به یک نکته روشن می شود و آن این که « ولایت عامه » خداوند که همان مسأله خالقیت و تدبیر او است ، همگان را فرامی گیرد ولی « ولایت خاصه » و عنایت مخصوص او که توأم با انواع حمایت ها است ، تنها شامل حال مؤمنان است .

بعضی گفته اند : این آیه ، امیدبخش ترین آیات قرآن است (اَرْجی آیَهٍ فِی الْقُرْآنِ) چراکه همه مؤمنان اعم از عالِم و جاهل ، زاهد

جزء بیست و ششم (۵۵)

و راغب ، کوچک و بزرگ ، زن و مرد و پیر و جوان ، را تحت حمایت و عنایت خاص پروردگار معرفی می کند ، حتی مؤمنان گنهکار را استثناء نمی کند ، او در حوادث سخت و مصائب جانکاه ، نمونه های حمایت خویش را نشان می دهد که هرکس در طول عمر خود این معنی را احساس کرده است و در تواریخ نیز شواهد فراوان دارد .

در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از یکی از غزوات ، زیر درختی تنها نشسته بود، مشرکی با شمشیر برهنه به طور غافلگیرانه به حضرت حمله کرد و گفت : « مَنْ یُخَلِّصُکَ مِنّی الْآنَ : چه کسی

هم اکنون می تواند تو را از چنگال من نجات دهد » ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « اَللّه » و در این هنگام پای مشرک لغزید و بر زمین خورد و شمشیرازدستش فروافتاد،پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر را برداشت و فرمود : « الآن تو بگو چه کسی تو را از دست من رهایی می بخشد » ؟ در جواب عرض کرد: «لا اَحَدٌ : هیچ کس» و سپس ایمان آورد (۱)

(۵۶) سوره مُحَمَّد

آری مولای همه مؤمنان او است و کافران مولا و پناهگاهی ندارند .

صِرف خوردن و خوابیدن در دنیا، سبقت با حیوانات است

۱۲ اِنَّ اللّهَ یُدْخِلُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَاالْاَنْهارُ وَ الَّذینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الْاَنْعامُ وَ النّارُ مَثْوًی لَهُمْ

خداوندکسانی راکه ایمان آوردندو عمل صالح انجام دادند، وارد باغ هایی از بهشت می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است ، درحالی که کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می گیرند و همچون چهارپایان می خورند و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آن ها است.

درست است که هردو گروه در دنیا زندگی می کنند و از مواهب آن

جزء بیست و ششم (۵۷)

بهره مند می شوند ، ولی تفاوت این جااست که مؤمنان، هدفشان، انجام

ص:۴۰

۱- « روح البیان » ، جلد ۸، صفحه ۵۰۳ .

عمل صالح است،اعمالی مفیدوسازنده و برای جلب خشنودی پروردگار .

ولی کافران تمام هدفشان همین خوردن و خوابیدن و تمتع بردن از لذات حیات است .

مؤمنان حرکتی آگاهانه دارند و کافران ، بی هدف زندگی می کنند و بی هدف می میرند ، درست مانند چهارپایان .

مؤمنان در بهره گیری از مواهب حیات ، قید و شرط فراوان قائلند و در مشروعیت و طرق تحصیل آن و چگونگی مصرفش ، دقیقا می اندیشند ، اما کافران چون چهارپایانند که برای آن ها تفاوت نمی کند این علف از زمین صاحب آن ها است یا غصب ؟ حق یتیم و بیوه زنی است یا نه ؟

بعضی تفاوت بین این دو گروه را چنین گفته اند : « اِنَّ الْمُؤْمِنَ لایَخْلُوا اَکْلُهُ عَنْ ثَلاثٍ ؛ اَلْوَرَعُ عِنْدَ الطَّلَبِ وَ اسْتِعْمالُ الْاَدَبِ وَ الْاَکْلُ لِلسَّبَبِ وَ الْکافِرُ یَطْلُبُ لِلنَّهْمَهِ وَ یَأْکُلُ لِلشَّهْوَهِ وَ عَیْشُهُ فی

(۵۸) سوره مُحَمَّد

غَفْلَهٍ : مؤمن ، خوردنش از سه برنامه خالی نیست ؛ ورع در به دست آوردن و ادب در به کار بردن و هدف در مصرف کردن، ولی کافر طلبش بی قید و شرط و خوردنش برای شهوت و زندگیش سراسرغفلت است » .

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز این دوزخیان به چهارپایان تشبیه شده اند ، بلکه از چهارپایان بدتر : « اوُلئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اوُلئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ » (۱۷۹ / اعراف) .

۱۷ وَ الَّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدًی وَ اتیهُمْ تَقْویهُمْ

کسانی که هدایت یافته اند، خداوند برهدایتشان می افزایدو

روح تقوا به آن هامی بخشد.

نقطه مقابل کفّار، مؤمنان راستین هستند، آن ها نخستین گام های هدایت را شخصا برداشته و عقل و خرد و فطرت خویش را در این راه به کار گرفته اند، سپس خداوند طبق وعده ای که داده است ، مجاهدان راهش را هدایت و راهنمایی بیشتر می کند ، نور ایمان به قلب آن ها می افکند و از شرح صدر و روشن بینی بهره مندشان می سازد، این از نظر اعتقاد و ایمان، و اما از نظر عمل، روح تقوا را در آن ها زنده می کند، آن چنان که از گناه متنفر می شوند و به طاعت و نیکی عشق می ورزند.

جزء بیست و ششم (۵۹)

چرا در قرآن تدبر نمی کنند ؟

۲۴ اَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلی قُلُوبٍ اَقْفالُها

آیا آن ها در قرآن تدبر نمی کنند؟ یا بر دل هایشان قفل نهاده شده است .

« اَقْفال » جمع « قُفْل » در اصل از ماده « قُفُول » به معنی بازگشت کردن یا « قَفیل » به معنی اشیای خشک است و از آن جا که وقتی در را ببندند و بر آن قفل بزنند ، هرکس بیاید ، از آن جا بازمی گردد و همانند موجود خشک ، چیزی در آن نفوذ نمی کند ، این کلمه به این ابزار مخصوص گفته شده است .

قرآن کتاب اندیشه و عمل است

آیات مختلف قرآن ، این حقیقت را فاش می گوید که این کتاب بزرگ آسمانی ، تنها برای تلاوت نیست ، بلکه هدف نهایی از آن « ذکر »

(۶۰) سوره مُحَمَّد

(یادآوری) ، « تدبّر » (بررسی عواقب و نتایج کار) ، « انذار » ، « خارج

کردن انسان ها از ظلمات به نور » و « شفا و رحمت و هدایت » است .

در آیه ۵۰ سوره « انبیاء » می فرماید: « وَ هذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ اَنْزَلْناهُ : این یادآوری پربرکتی است که ما نازل کرده ایم » .

در آیه ۲۹ سوره « ص » آمده است : « کِتابٌ اَنْزَلْناهُ اِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ : این کتاب پربرکتی است که بر تو نازل کرده ایم تا در آیاتش تدبر کنند » .

در آیه ۱۹ سوره « انعام » می خوانیم : « وَ اوُحِیَ اِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِاُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ : این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این پیام به آن ها می رسد ، به وسیله آن انذار کنم » .

در آیه ۱ سوره « ابراهیم » می فرماید : « کِتابٌ اَنْزَلْناهُ اِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ : این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به وسیله آن از ظلمت ها به سوی نور خارج سازی » .

و بالاخره در آیه ۸۲ سوره « اسراء » آمده : « وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ

جزء بیست و ششم (۶۱)

ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنینَ : آیاتی از قرآن نازل می کنیم که مایه شفاء و رحمت برای مؤمنان است » .

و به این ترتیب باید قرآن مجید در متن زندگی مسلمانان قرار گیرد و آن را اسوه خویش قرار دهند، دستوراتش را مو به مو اجرا کنند و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند .

اما متأسفانه برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن ، برخورد با یک مشت اوراد نامفهوم است ، تنهابه تلاوت سرسری می پردازند و در نهایت فقط به تجوید و مخارج حروف و زیبایی صوت ، اهمیت

می دهند و بیشترین بدبختی مسلمانان از همین جا است که قرآن را از شکل یک برنامه جامع زندگی خارج ساخته و تنها به الفاظ آن قناعت کرده اند .

قابل توجه این که در آیات مورد بحث ، باصراحت می گوید : این منافقان بیمار دل در قرآن تدبّر نکردند که به این روز سیاه افتادند .

« تَدَبُّر » از ماده « دَبْر » به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی

(۶۲) سوره مُحَمَّد

است ، به عکس « تفکر » که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می شود و به کار بردن هر دو تعبیر ، در قرآن مجید پرمعنی است . اما نباید فراموش کرد که بهره گیری از قرآن ، نیاز به یک نوع خودسازی دارد ، هرچند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می کند ، زیرا اگر بر دل ها قفل ها باشد ، قفل هایی از هوا و هوس ، کبر و غرور ، لجاجت و تعصب ، اجازه ورود نور حق به آن نمی دهد ، در آیات مورد بحث ، به همین امر نیز اشاره شده است .

و چه زیبا می گوید امیر مؤمنان علی در خطبه ای که پیرامون صفات پرهیزکاران فرموده : « آن ها شب هنگام بر پا ایستاده و قرآن را شمرده و با تدبر ، تلاوت می کنند و جان خود را با آن محزون می سازند ، داروی درد خود را از آن می گیرند ، هرگاه به آیه ای رسند که در آن تشویق است ، با علاقه فراوان به آن روی می آورند و چشم جانشان با شوق بسیار در آن خیره می شود و آن را همواره نصب العین خود می سازند و هرگاه به آیه ای رسند که در آن بیم و انذار است ، گوش های دل خود را برای

جزء بیست و ششم (۶۳)

شنیدنش باز کرده ، فکرمی کنند صدای ناله آتش سوزان دوزخ و به هم

خوردن زبانه هایش در گوش جانشان طنین انداز است » (۱)

۳۳ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا اَعْمالَكُمْ

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول خدا را و اعمال خود را باطل مسازید !

در حقیقت برنـامه های مؤمنان در همه چیز نقطه مقابل گروه کافر و منافق است ، آن ها با فرمان خـدا مخالفت می کننـد و این ها اطاعت ، آن ها به عداوت و دشـمنی با پیامبر صـلی الله علیه و آله برمی خیزند و این ها فرمانبردارند ، آن ها اعمالشان بر اثر کفر و ریا و منت و مانند آن نابود می شود ، اما این ها با ترک این امور پاداش اعمالشان در پیشگاه خدا محفوظ است .

به هر حال لحن آیه نشان می دهد که در میان

(۶۴) سوره مُحَمَّد

مؤمنان آن روز نیز افرادی بوده اند که در مسأله اطاعت خداوند و رسول و حفظ اعمالشان از باطل شدن ، کوتاهی هایی داشته اند که خداوند با این آیه به آن ها اخطار می کند .

عوامل چهارگانه نابودی ثواب عمل

از نکات حساسـی که در آیات مختلف قرآن از جمله آیه مورد بحث ، به آن هشـدار داده شده ، این است که مؤمنان ، مراقب باشند که اعمالشان همچون کفار ، حبط و نابود نشود .

و به تعبیر دیگر اصل عمل ، مطلبی است و نگهداری آن ، مطلبی

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۹۳ (معروف به خطبه هَمّام) .

مهم تر . یک عمل پاک و سالم و مفید ، عملی است که از آغاز سالم و بی عیب باشد و محافظت و مراقبت از آن تا پایان عمر بشود .

عواملی که اعمال آدمی را به خطر می افکند یا نابود می سازد، بسیار است ، از جمله ؛

۱ و ۲ « منت گذاردن و آزار دادن و ریا و کفر » ؛ چنان که قرآن می گوید : « یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ

جزء بیست و ششم (۶۵)

الاْذی کَالَّذی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الاْآخِرِ : ای کسانی که ایمان آورده اید ! انفاق ها و بخشش های خود را با منت و آزار ، باطل نسازید ، همانند کسی که مال خود رابرای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارد » (۲۶۴ / بقره).

در این جا دو عامل بطلان عمل ، یکی « منت و آزار » و دیگری « ریا و کفر » مطرح شده است که اولی بعد از عمل می آید و دومی ، مقارن آن و اعمال نیک را به آتش می کشند .

۳ « عُجب » ؛ عامل دیگری است برای نابودی اثر عمل ، چنان که در حدیث آمده است: «اَلْعُجْبُ یَأْکُلُ الْحَسَناتُ کَما تَأْکُلُ النّارُ الْحَطَبَ: عُجب، حسنات انسان را می خورد ، همان گونه که آتش ، هیزم را » .(۱)

۴ « حسد » ؛ نیز یکی از این گونه اعمال است که

(۶۶) سوره مُحَمَّد

درباره آن نیز تعبیری شبیه به « عُجب » آمده که همچون آتش ،

ص:۴۶

۱- « روح البیان » ، جلد ۸، صفحه ۵۲۲ .

حسنات را نابود می کند ، پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود : «اِیّاکُمْ وَالْحَسَدَفَاِنَ الْحَسَدَیَأْکُلُ الْحَسَناتِ کَماتَأْکُلُ النّارُالْحَطَبَ»(۱)

اصولاً همان گونه که حسنات ، سیّئات را از بین می برد (اِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ) (۱۱۴ / هود) همچنین گاهی سیئات ، حسنات را به کلی از اثر می اندازد .

این جا است که به اهمیت و مشکلات مسأله نگهداری اعمال ، پی می بریم و لذا در حدیثی از امام باقر آمده که فرمود : « نگهداری عمل ، از خود عمل ، سخت تر است » . راوی سؤال می کند : « منظور از نگهداری عمل چیست » ؟ حضرت در پاسخ فرمود : « انسان ، بخششی می کند و یا انفاقی در راه خداوند یکتا و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می شود ، سپس در جایی آن را مطرح می کند ،

جزء بیست و ششم (۶۷)

این انفاق پنهانی حذف می شود و به جای آن انفاق آشکار نوشته می شود ، دگربار در جایی دیگر آن را مطرح می کند ، باز حذف می شود و به عنوان ریا نوشته می شود » .(۲)

آیه مورد بحث، اشاره سربسته ای به همه این امور کرده، می گوید: «وَ لا تُبْطِلُوا اَعْمالَکُمْ» .(۳)پایان سوره مُحَمَّد

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۳ ، صفحه ۲۵۵ .

۲- « کافی » ، جلد ۲ ، باب ریاء ، حدیث ۱۶ .

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون مسأله حبط به « تفسیر نمونه » ، جلد ۲ ، ذیل آیه ۲۱۷ بقره ، صفحه ۷۰ مراجعه فرمائید .

سوره فَتْح

فتح المبین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحا مُبینا

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم .

درنخستین آیه سوره بشارت عظیمی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده است، بشارتی که طبق بعضی ازروایات نزدپیامبر صلی الله علیه و آله محبوب ترازتمام جهان بود.

پیروزی چشمگیری که آثار آن در کوتاه مدت و دراز مدت در پیشرفت اسلام و زندگی مسلمانان آشکار شده و می شود، فتحی که در طول تاریخ اسلام کم نظیر یا بی نظیر بود .

در این جا گفتگو و بحث عظیمی در میان مفسران درگرفته است که منظور از این فتح ، کدام فتح است ؟

اکثر مفسران آن را اشاره به پیروزی عظیمی می دانند که از

« صلح حدیبیه » نصیب مسلمانان شد .

اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشرده ای از داستان حدیبیه را در این جا بیاوریم که به منزله شأن نزول آن است .

داستان صلح حدیبیه

در سال ششم هجرت ماه ذی القعده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرده و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود ، اما گروهی خودداری کردند ، ولی جمع کثیری از

مهاجران و انصار و اعراب بادیه نشین در خدمتش عازم مکه شدند .

ایـن جمعیت که در حـدود یکهزار و چهارصـد نفر بودنـد همگی لبـاس احرام بر تن داشـتند و جز شمشـیر که اسـلحه مسـافران محسوب می شد هیچ سلاح جنگی با خود برنداشتند .

هنگـامی که پیـامبر به « عُسْـفان » در نزدیکی مکه رسـید با خبر شـد که قریش تصـمیم گرفته انـد از ورود او به مکه جلوگیری نمایند ، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به « حُدَیْبِیَّهْ » رسید (« حدیبیه » روستایی است

(۷۰) سوره فَتح

در بیست کیلومتری مکه که به مناسـبت چاه و یا درختـی که در آن جا بوده، به این نام نامیـده می شـد .) حضـرت فرمود همین جا توقف کنیـد ، عرض کردنـد در این جا آبی وجود ندارد ، پیامبر صـلی الله علیه و آله از طریق اعجاز از چاهی که در آن جا بود آب برای یارانش فراهم ساخت .

در این جا سـفرایی میان قریش و پیامبر صـلی الله علیه و آله رفت و آمد کردند تا مشـکل به نحوی حل شود ، سـرانجام « عُروه ابن مسـعود ثقفی » که مرد هوشـیاری بود از سوی قریش خـدمت پیـامبر صـلی الله علیه و آله آمـد ، پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود : من به قصـد جنگ نیامـده ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است ، ضـمنا عروه در این ملاقات منظره وضو گرفتن پیامبر صلی الله علیـه و آلـه را کـه اصـحاب اجـازه نمی دادنـد قطره ای از آب وضـوی او به روی زمین بیفتـد مشاهـده کرد و هنگـام بازگشت به قریش گفت : من به دربار کسـری و قیصـر و نجاشی رفته ام ، هرگز زمامداری را در میان قومش به عظمت محمد صلی الله علیه و آله در میان یارانش ندیـدم و اگر تصور کنیـد که آن ها دست از محمـد صـلی الله علیه و آله بردارنـد ، اشـتباه بزرگی است ، شما با چنین افراد

ایثارگری روبرو هستید ، تصمیمتان را بگیرید .

در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله به « عمر » پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد ، عمر گفت قریش با من عداوت شدیدی دارند و من از آن ها بیمناکم ، بهتر این است که « عثمان » به این کار مبادرت ورزد ، عثمان به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که درمیان مسلمانان شایع شداوراکشته اند، در این جاپیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم به شدت عمل گرفت و در زیر درختی که در آن جا بود با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام « بیعت رضوان » معروف شد و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند ، ولی چیزی نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش « سهیل ابن عمرو » را برای مصالحه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند ، ولی تأکید کردند که امسال به هیچ وجه ورود او به مکه ممکن نیست .

بعد از گفتگوهای زیاد پیمان صلحی منعقد شد که یکی از موادش همین بود که مسلمانان آن سال را از عمره چشم بپوشند و سال آینده به مکه بیایند ، مشروط بر این که بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند و مواد متعدد دیگری دایر بر امنیت جانی و مالی مسلمانان که از مدینه وارد مکه می شوند و همچنین ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرایض مذهبی در آن گنجانیده شد .

(۷۲) سوره فَتح

این پیمان در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگ های مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتا پایان می داد .

ص:۵۰

«متن پیمان صلح» ازاین قرار بودکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی دستور داد : « بنویس : « بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ » ، « سُهَیْل بن عَمْرو » که نماینده مشرکان بود ، گفت : « من با چنین جمله ای آشنا نیستم ، بنویس : بِسْمِکَ اللّهُمَّ » ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « بنویس : بِسْمِکَ اللّهُمَّ » . سپس فرمود : « بنویس ، این چیزی است که محمد رسول اللّه صلی الله علیه و آله با « سهیل بن عمرو » مصالحه کرده » ، « سهیل » گفت : « ما اگر تو را « رسول اللّه » می دانستیم ، با تو جنگ نمی کردیم ، تنها اسم خودت و اسم پدرت را بنویس » ، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : « مانعی ندارد، بنویس: « این چیزی است که « محمد بن عبداللّه » با « سهیل بن عمرو » صلح کرده که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را بازیابند » .

جزء بیست و ششم (۷۳)

علاوه بر این هر کس از قریش بدون اجازه ولیش نزد محمّد بیاید (و مسلمان شود) او را بازگردانند و هر کس از آن ها که با محمّد هستند نزد قریش بازگردد بازگرداندن او لازم نیست .

همه آزادند هر کس می خواهد در پیمان محمّد و هر کس می خواهد در پیمان قریش وارد شود .

طرفین متعهدند که نسبت به یکدیگر خیانت نکنند (و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند) .

از این گذشته محمّد امسال باز می گردد و وارد مکه نمی شود، اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند (و مراسم عمره را انجام دهند و

بازگردند) به شرط این که جز اسلحه مسافر یعنی شمشیر ، آن هم در غلاف سلاح دیگری به همراه نداشته باشند » .

(۷۴) سوره فَتح

بر این پیمان صلح گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده و کاتب عهدنامه « علی بن ابیطالب » بود .(۱)

در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همان جا قربانی کنند ، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند . اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود. چراکه بیرون آمدن ازاحرام بدون انجام مناسک عمره در نظر آن ها امکان پذیر نبود، ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصا پیشگام شد و شتران قربانی را نحر فرمود و از احرام بیرون آمد و به مسلمانان تفهیم نمود که این استثنایی است در قانون احرام و قربانی که از سوی خداوند قرار داده شده است .

جزء بیست و ششم (۷۵)

مسلمین هنگامی که چنین دیدند تسلیم شدند و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دقیقا اجرا شد و از همان جا آهنگ مدینه کردند ، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آن ها سنگینی می نمود ، چراکه ظاهر قضیه مجموع این مسافرت یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه چه پیروزی هایی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است و در همین هنگام بود که سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی

۱- « تاریخ طبری » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۸۱ .

را به پیامبر گرامی اسلام داد (۱)

پیامدهای هفت گانه سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه

یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد که با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کردند تا به پیمان شکنی مشرکان پاسخ دندان شکنی دهند و سرانجام بدون کم ترین برخورد نظامی مکه را گشودند ، چراکه قریش کم ترین قدرت مقاومت در خود نمی دیدند ، نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه حد گسترده بود .

به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح زیر به دست آوردند .

۱ عملاً به فریب خوردگان مکه نشان دادند که آن ها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه خدا احترام فراوان قائلند ، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد .

۲ قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند ، مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت آن ها در جزیره عربستان بود .

۳ بعداز صلح حدیبیه مسلمانان به راحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند و جان و مالشان محفوظ بماند و عملاً با مشرکان از

۱- «سیره ابن هُشام»،جلد۳،صفحه ۳۲۱.

نزدیک تماس پیدا کردند ، تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آن ها به اسلام بود .

جزء بیست و ششم (۷۷)

۴ بعد از صلح حدیبیه راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده و آوازه صلح طلبی پیامبر صلی الله علیه و آله اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند به تجدید نظر وادار کرد و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاد .

۵ صلح حدیبیه راه را برای گشودن « خیبر » و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می شد هموار ساخت .

۶ اصولاً وحشت قریش ازدرگیری باسپاه هزار و چهارصد نفری پیامبر صلی الله علیه و آله که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرایط صلح خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند .

۷ بعداز ماجرای حدیبیه پیامبر صلی الله علیه و آله نامه های متعددی به

(۷۸) سوره فَتح

سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه و پادشاهان بزرگ جهان نوشت و آن ها را به سوی اسلام دعوت کرد و این به خوبی نشان می دهد که تا چه حد صلح حدیبیه اعتماد به نفس به مسلمین داده بود که نه تنها در جزیره عرب که در دنیای بزرگ آن روز راه خود را به پیش می گشودند .

از آن چه گفته شد ، به خوبی می توان درک کرد که صلح حدیبیه به راستی فتح و پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمین بود

و تعجب نیست که قرآن مجید از آن به عنوان « فتح مبین » یاد کند .

نتایج بزرگ فتح المبین

۲ لِیَغْفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطا مُسْتَقیما

غرض این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید .

۳ وَ یَنْصُرَکَ اللّهُ نَصْرا عَزیزا

جزء بیست و ششم (۷۹)

و پیروزی شکست ناپذیری نصیب تو کند .

در این دو آیه قسمتی از نتایج پر برکت « فتح المبین » (صلح حدیبیه) که در آیه قبل آمده تشریح شده است .

و به این ترتیب خداوند چهار موهبت عظیم در سایه این فتح مبین نصیب پیامبرش کرد : مغفرت ، تکمیل نعمت ، هدایت و نصرت .

پاسخ به چند سؤال مهم در مورد آیه ۲ سوره فتح

در اینجا سؤالات زیادی مطرح شده و مفسران از قدیم ترین ایّام تاکنون به پاسخ این سؤالات پرداخته اند .

مخصوصا سه سؤال زیر درباره نخستین موهبت الهی یعنی موهبت « مغفرت گناهان گذشته و آینده » مطرح است .

۱ با اینکه پیامبر به حکم مقام عصمت از هر گناهی پاک است منظور از این جمله چیست ؟

۲ به فرض که از این ایراد صرف نظر کنیم چه

ارتباطی میان «فتح حدیبیه» و «آمرزش گناهان» مطرح است .

(۸۰) سوره فَتح

۱۳اگر منظوراز جمله «ما تأخَّر» گناهان آینده است، چگونه ممکن است گناهی که صورت نگرفته مورد عفو قرار گیرد ؟ آیا این اجازه ارتکاب گناه در آینده نیست ؟

هر یک از مفسران به نحوی به حل این اشکالات پرداخته اند ، اما برای پی بردن به جامع ترین پاسخ و تفسیر دقیق این آیات ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد و آن این که :

مهم این است که ما رابطه «فتح حدیبیه» را با مسأله «آمرزش گناه» پیدا کنیم که کلیداصلی پاسخ به سؤالات سه گانه فوق در آن نهفته است .

با دقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می رسیم: هنگامی که مکتبی راستین ظاهرمی شود و قدبرمی افرازد، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می بندند ، شایعه ها می سازند و دروغ ها می پردازند ، گناهان مختلف برای او می شمرند و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می رسد؟

جزء بیست و ششم (۸۱)

اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه با شکست شود، دستاویزی محکم برای اثبات نسبت های ناروا به دست مخالفان می افتد و فریاد می کشند نگفتیم چنین است ، نگفتیم چنان است ؟

اما هنگامی که به پیروزی نایل گردد و برنامه های خود را از بوته آزمایش موفق بیرون آورد ، تمام نسبت های ناروا نقش بر آب می شود و تمام « نگفتیم ها » به افسوس و ندامت

ص:۵۶

مبدّل می گردد و جای خود را به « ندانستیم ها » می دهد .

مخصوصا در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این نسبت های ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود ، او را جنگ طلب ، آتش افروز، بی اعتناء به سنت های راستین ، غیرقابل تفاهم و مانند آن می شمردند .

صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آیین او برخلاف آن چه دشمنان می پندارند یک آیین پیشرو و الهی است و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسان ها و پایانگر ظلم و ستم و جنگ و خونریزی است .

او به خانه خدا احترام می گذارد ، هرگز بی دلیل به قوم و جمعیتی

حمله نمی کند ، او اهل منطق و حساب است ، پیروانش به او عشق می ورزند ، او به راستی همه انسان ها را به سوی محبوبشان اللّه دعوت می کند و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند او طالب صلح و آرامش است .

به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت و بعد از هجرت ، یا تمام گناهانی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند ، همه را شست و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله نمود می توان گفت خداوند همه آن ها را شستشو کرد .

نتیجه این که این گناهان ، گناهان واقعی نبود ، بلکه گناهانی پنداری و در افکار مردم و در باور آن ها، چنان که در آیه ۱۴ سوره شعراء داستان موسی می خوانیم که موسی به پیشگاه خدا عرضه داشت : « وَ لَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ فَاَخافُ اَنْ یَقْتُلُونِ : فرعونیان بر من گناهی دارند که می ترسم به جرم آن

گناه مرا بکشند » در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی

جزء بیست و ششم (۸۳)

از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود .

بدیهی است این نه تنها گناه نبود بلکه حمایت از مظلوم بود ولی از دریچه چشم فرعونیان گناه محسوب می شد .

به تعبیر دیگر « ذَنْبٌ » در لغت به معنی آثار شوم و تبعات کاری است ، ظهور اسلام در آغاز ، زندگی مشرکان را به هم ریخت ، ولی پیروزی های بعد سبب شد که آن تبعات به دست فراموشی سپرده شود .

هر گاه خانه کهنه و فرسوده ای را که سرپناه فعلی ما است و به آن دلبستگی داریم خراب کنند ممکن است این کار را تخطئه کنیم ، ولی بعد از آن که ساختمانی محکم و مجهز به جای آن ساخته شد و تمام ناراحتی ها برطرف گشت ، قضاوت ما به کلی دگرگون می شود .

مشرکان مکه ، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن ، ذهنیّت نادرستی درباره اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند که پیروزی های بعد بر همه آن ها خط بطلان کشید .

آری اگر رابطه آمرزش این گناهان را با مسأله فتح حدیبیه در نظر

(۸۴) سوره فَتح

بگیریم مطلب کاملاً روشن است ، رابطه ای که از « لام » « لِیَغْفِرَ لَکَ اللّهُ » استفاده می شود و کلید رمز برای گشودن معنی آیه است .

اما آن ها که به این نکته توجه نکرده اند در این جا مقام عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر سؤال برده اند و برای او (نعوذباللّه) گناهانی قائل شده اند که خدا در پرتو فتح حدیبیه آن ها را بخشیده است یا آیه را بر خلاف ظاهر معنی کرده اند .

اما روشن است که همه این ها تکلّفاتی است بدون دلیل ، چه این که اگر ما عصمت انبیاء را مخدوش کنیم فلسفه وجودی آن ها از میان می رود ، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله باید در همه چیز سرمشق باشد ، چگونه یک فرد گنهکار می تواند این نقش را ایفا کند .

به علاوه او خود نیاز به رهبر و راهنمای دیگری داردتاهدایتش نماید.

این ها همه درباره نخستین موهبت از مواهب چهارگانه ای است که خداوند در پرتو « صلح حدیبیه » به پیامبرش داد .

اما « اتمام نعمت پروردگار » و « هدایت به جاده صاف و مستقیم »

جزء بیست و ششم (۸۵)

و « نصرت شکست ناپذیر الهی » بعد از پیروزی حدیبیه چیزی نیست که بر کسی مکتوم بماند ، اسلام به سرعت گسترش یافت ، قلوب آماده را تسخیر کرد ، عظمت تعلیمات آن بر همگان آشکار شد ، سمپاشی ها را خنثی نمود ، نعمت خداوندی را کامل کرد و به راهی مستقیم به سوی پیروزی های عظیم هموار ساخت به طوری که در ماجرای فتح مکه لشکر اسلام بدون هیچ گونه مقاومت مهم ترین دژ دشمن را گشود .

منظوراز«ماتَقَدَّم»و«ماتَأَخَّر»درآیه ۲ سوره فتح چیست؟

در آیه مورد بحث خواندیم که خداوند می فرماید : « در سایه این فتح مبین ، گناهان متقدم و متأخر تو را بخشیده » ، در این که منظور از « متقدم » و « متأخر » چیست ، بین مفسران گفتگو است .

با توجه به تفسیری که درباره اصل معنی آیه و مخصوصا رابطه این آمرزش ، با مسأله فتح حدیبیه بیان کردیم روشن می شود که مراد

تمام نسبت های ناروا و گناهانی است که به زعم خود در « گذشته » و

(۸۶) سوره فَتح

« آینده » به پیغمبر اکرم نسبت می دادند و اگر این پیروزی بزرگ نصیب نشده بود تمام این گناهان را قطعی می پنداشتند ، ولی با حصول این پیروزی هم نسبت های ناروای گذشته برچیده شد و هم آن چه ممکن بود در آینده نسبت دهند. شاهد دیگر این تفسیر حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا آمده است که مأمون هنگامی که از این آیه سؤال کرد امام در پاسخ فرمود: « هیچ کس نزدمشرکان مکه گناهش سنگین تر از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نبود ، زیرا آن ها ۳۳۰ بت می پرستیدند ، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به توحید دعوت کرد بسیار بر آن ها گران آمد و گفتند: آیا او همه خدایان ما را تبدیل به یک خدا کرده ؟ چیز عجیبی است ... ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده ایم این فقط یک دروغ بزرگ است .

اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش (بعد از صلح حدیبیه) گشود خداوند فرمود :« ای محمد صلی الله علیه و آله ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آینده ای را که نزد مشرکان عرب

جزء بیست و ششم (۸۷)

به خاطر دعوت به توحید داشته و داری ببخشد » ، زیرا بعضی از مشرکان مکه تا آن روز ایمان آورده و بعضی ها از مکه بیرون رفتند و ایمان نیاوردند ، ولی قادر بر انکار توحید نبودند و لذا گناه پیامبر در نظر آن ها به خاطر پیروزی بخشوده شد. هنگامی که مأمون این سخن را

شنید عرض کرد : « بارَکَ اللّه ‌ای ابوالحسن » .(۱)

نزول سکینه و آرامش بر دل های مؤمنان

۴ هُوَالَّذی اَنْزَلَ السَّکینَهَ فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ لِیَزْدادوُا ایمانا مَعَ ایمانِهِمْ وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ کانَ اللّهُ عَلیما حَکیما

او کسی است که سکینه و آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود ، لشکر آسمان ها و زمین از آن خداست و خداوند دانا و حکیم است .

.

(۸۸) سوره فَتح

« سکینه » در اصل از ماده سکون به معنی آرامش و اطمینان خاطری است که هر گونه شک و تردید و وحشت را از انسان زائل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد.

این آرامش ممکن است جنبه عقیدتی داشته باشد و تزلزل اعتقاد را برطرف سازد ، یا جنبه عملی ، به گونه ای که ثبات قدم و مقاومت و شکیبایی به انسان بخشد و البته به تناسب بحث هایی که گذشت و تعبیرات خود آیه در این جا بیشتر ن...به معنی اول است ، درحالی که در آیه ۲۴۸ سوره بقره در داستان « طالوت » و « جالوت » بیشتر روی جنبه های عملی تکیه دارد .

باز لازم است در این جا به داستان « صلح حدیبیه » برگردیم و خود را در فضای « حدیبیه » و در جوی که بعد از صلح پیدا شد تصور

ص:۶۱

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۵۶ .

کنیم ، تا به عمق مفهوم آیه آشنا گردیم .

پیامبر صلی الله علیه و آله خوابی دیده بود رویایی الهی و رحمانی که با یارانش وارد مسجدالحرام می شوند و به دنبال آن به عزم زیارت خانه خدا حرکت کرد، غالب اصحاب فکر کردند تعبیر این خواب و رؤیای صادقه در همین سفر واقع می شود، در حالی که مقدر چیز دیگری بود این از یکسو .

از سوی دیگر مسلمانان مُحْرِم شده بودند و حیوانات قربانی با خود آورده بودند ، اما برخلاف انتظارشان توفیق زیارت خانه خدا نصیب آن ها نشد و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد در همان حدیبیه شتران قربانی را نحر کنند و از احرام بیرون آیند ، کاری که برای آن ها سخت و باورنکردنی بود ، چراکه آداب و سنن آن ها و نیز دستورات اسلام ایجاب می کرد که تا مناسک عمره را انجام ندهند از احرام بیرون نیایند .

از سوی سوم در مواد صلح نامه حدیبیه مطالبی که پذیرش آن بسیار سنگین می نمود ، از جمله این که اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد مسلمانان او را به خانواده اش تحویل دهند ، اما عکس آن لازم نیست ، وجود داشت .

از سوی چهارم به هنگام تنظیم صلح نامه قریش حاضر نشدند کلمه

« رسول اللّه » کنار نام محمد صلی الله علیه و آله باشد و « سهیل » نماینده قریش با اصرار آن را حذف کرد و حتی با نوشتن «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ » نیز موافقت نکرد و اصرار داشت به جای آن « بِسْمِکَ اللّهُمَّ » نوشته شود که با سنت اهل مکه سازگار بود . واضح است این امور هر

کـدام به تنهایی مطلب ناگواری بود تا چه رسد به مجموع آن ها و به همین جهت تزلزلی در قلوب افراد ضـعیف الایمان افتاد ، حتی وقتی سوره فتح نازل شد بعضی با تعجب پرسیدند : چه فتحی ؟

این جا است که باید لطف الهی شامل حال مسلمانان شود و سکینه و آرامش را به دل های آن ها بازگرداند ، نه تنها ضعف و فتوری در آنـان راه نیابـد ، بلکه به مصـداق « لِيَزْدادوُا ايمانـا مَعَ ايمانِهِمْ » بر قـدرت ایمان آن ها افزوده شود، آیه فوق در چنین شرایطی نازل گردید.

این نکته نیز قابـل توجه است که در مورد « سـکینه » تعبیر به « انزال » شـده است و چنـان که می دانیم این تعبیر در قرآن مجید گاهی به معنی ایجاد و خلقت و بخشـش نعمت آمـده و چون از یک مقام عالی به مقام پایین است این تعبیر در آن به کار رفته است .

جزء بیست و ششم (۹۱)

دستاوردهای چهارگانه ایمان

اگر ایمـان هیـچ ثمری جز همین مسأله آرامش نـداشت کـافی بود که انسان باتمام وجود از آن اسـتقبال کنـد ، تا چه رسـد به ثمرات و برکات دیگر .

بررسـی حال مؤمنان و افراد بی ایمان روشـنگر این حقیقت است که گروه دوم در یک حال اضطراب و نگرانی دایم به سر می برند ، در حالی که گروه اول از اطمینان خاطر بی نظیری بهره مندند و درسایه آن:

۱ هرگز از کسی جز خدا نمی ترسند : « وَ لا يَخْشَوْنَ اَحَدا اِلّاَاللّهَ » (۳۹ / احزاب) .

۲ هرگز ملامت ها و سرزنش این و آن در اراده آهنین شان

اثر نمی گذارد : « وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِمٍ » (۵۴ / مائده) .

۳ هرگز به خاطر آن چه از دست داده انـد ، غمگین و ناراحت نمی شونـد و به آن چه دارند، دلبسـتگی شدید ندارند و این دو اصل ،

(۹۲) سوره فَتح

سبب می شود که آرامش روحی آن ها به خاطر گذشته و آینده، متزلزل نشود «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی مافاتَکُمْ وَ لاتَفْرَحوُا بِما اتاکُمْ» (۲۳ / حدید) .

۴ و بالاخره هرگز در برابر حوادث سـخت سـست نمی شونـد و اندوهی به خود راه نمی دهند و همواره خود را برتر از دشـمن می بینند: « وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنوُا وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ » (۱۳۹ / آل عمران) .

مؤمن در میـدان حوادث خود را تنهـا نمی بینـد ، دست لطف و حمـایت خـدا را دائما بر سـر خویش احساس می کنـد و یاری فرشتگان را در وجود خویش لمس می کند .

در حالی که اضـطراب حاکم بر افراد بی ایمان از خلال گفتار و رفتارشان مخصوصا به هنگام وزش طوفان های حوادث کاملاً محسوس است .

سلسله مراتب هفت گانه ایمان

جزء بیست و ششم (۹۳)

ایمـان چه به معنی علم و آگـاهی و معرفت باشـد و چه به معنی روح تسـلیم و پـذیرش در برابر حق ، دارای درجـات و سلسـله مراتبی است ، چراکه علم ، درجاتی دارد و پذیرش و تسلیم نیز دارای مراتب مختلفی است و حتی عشق و شور و محبت توأم با ایمان نیز متفاوت است .

آیه مورد بحث که می گویـد : « لِیَزْدادوُا ایمانـا مَعَ ایمـانِهِمْ » نیز تأکیـدی بر این حقیقت است و به همین دلیـل یـک فرد مؤمن هرگز نبایـد در یک مرحله از ایمان متوقف گردد ، او دائما به سوی درجات بالاتر از طریق خودسازی و علم و عمل گام برمی دارد .

در حـدیثی از امام صادق آمده است : « خداوند ایمان را بر هفت سـهم تقسـیم کرده : نیکی ، صدق ، یقین ، رضا ، وفا ، علم ، حلم و سپس آن را در میان مردم توزیع نموده ، کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤمن کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم یک سهم ، دو سهم و بعضی سه سهم قرار داده تا به هفت سهم می رسد » .

سپس امام افزود : « آن چه را وظیفه صاحب دو سـهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید و آن چه مربوط به صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید ، مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند » .(۱)

(۹۴) سوره فَتح

دو وسیله مهم آرامش

در ذیل آیه مورد بحث دو جمله خواندیم که هر کدام بیانگر یکی از عوامل « سـکینه » و آرامش مؤمنان است : نخست جمله « وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّمواتِ وَ اْلاَرْضِ » (لشـکریان آسـمان ها و زمین ازآن خـدا و تحت فرمان اوینـد) سـپس جمله «وَ کانَ اللّهُ عَلیما حَکیما» (خداوند علیم و حکیم است).

۱- « کافی » ، جلد ۲ ، باب درجات الایمان ، حدیث ۱ .

اولی به انسان می گوید اگر با خدا باشی تمام قوای زمین و آسمان با تو است و دومی به او می گوید : خداوند هم نیازها و مشکلات و گرفتاری های تو را می داند و هم از تلاش ها و کوشش ها و اطاعت و بندگی تو باخبر است .

جزء بیست و ششم (۹۵)

با ایمان به این دو اصل چگونه ممکن است آرامش خاطر بر وجود انسان حاکم نگردد ؟

نتیجه دیگر فتح المبین

۵ لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ یُکَفِّرَ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ کانَ ذلِکَ عِنْدَ اللّهِ فَوْزا عَظیما

هدف (دیگر از این فتح مبین) آن بود که مردان و زنان باایمان را در باغ هایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است ، در حالی که جاودانه در آن می مانند و گناهان آن ها را می بخشد و این نزد خدا پیروزی بزرگی است .

کلمه «فوز» که در قرآن مجید معمولاً باتوصیف «عظیم» ذکر شده و گاهی نیز همراه با « مبین » و « کبیر » آمده به معنی پیروزی و نیل به خیرات توأم با سلامت است و این در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد هرچند با از دست دادن مواهب مادی دنیا همراه گردد.

(۹۶) سوره فَتح

به این ترتیب خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد ، دو موهبت عظیم نیز به مؤمنان ارزانی

داشت : بهشت جاویـدان با تمام نعمت هایش و عفو و گذشت از لغزش های آن ها ، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیـا به آن هـا بخشـید و مجموعه این سه نعمت فوز عظیم و پیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند .

۶ وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْـرِکینَ وَالْمُشْرِکاتِ الظّانّینَ بِاللّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَیْهِمْ دائِرَهُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ اَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیرا

و نیزمردان و زنان منافق ومردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بدمی برندمجازات کند،حوادث سویی(که برای مؤمنان

جزء بیست و ششم (۹۷)

انتظار می کشند) تنها برخودشان نازل می شود، خداوند آن هارا غضب کرده و آن ها را از رحمت خود دور ساخته و جهنم را برای آن ها آماده کرده و چه بدسرانجامی است .

« دائِرَه » در لغت به معنی حوادث و رویدادهایی است که برای انسان پیش می آید ، اعم از خوب و بد ، ولی در این جا با ذکر کلمه « سوء » منظور حوادث نامطلوب است .

« مَصیر » به معنی حالات مختلفی است که انسان به یکی بعد از دیگری می رسد .

منافقـان بـه هنگـام حرکـت پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه و مؤمنـان از مـدینه گمـان داشـتند که این گروه هرگز سـالم به مـدینه بازنخواهند گشت ، چنان که در آیه ۱۲ همین سوره می خوانیم : « بَلْ ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ یَنْقَلِبَ

الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ اِلی اَهْلیهِمْ اَبَدا » .

و مشـرکان نیز گمان داشـتند که محمد صـلی الله علیه و آله با این جمع کم و نداشـتن اسلحه کافی ، سالم به مدینه بازنخواهند گشت و ستاره اسلام به زودی افول می کند .

(۹۸) سوره فَتح

جالب توجه این است که در صـحنه « حدیبیه » غالبا مردان مسـلمان بودند و در نقطه مقابل نیز مردان منافق و مشرک ، ولی در آیات فوق قرآن زنان و مردان را در آن فوز عظیم و این عذاب الیم ، مشترک شمرده، این به خاطر آن است که مردان با ایمان که در میـدان نبرد حاضـر می شوند بدون پشتیبانی زنان باایمان و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق ، به اهداف خود نائل نمی شوند .

اصولاً اسـلام دین مردان نیست که شخصـیت زنان را نادیده بگیرد و لذا در هر مورد که عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می دهد آن ها را صریحا مطرح می کند ، تا معلوم شود اسلام متعلق به همه انسان ها است .

۷ وَلِلّهِ جُنُودُالسَّمواتِ وَاْلاَرْضِ وَکانَ اللّهُ عَزیزاحَکیما

لشکریان آسمان ها و زمین تنها از آن خدا است و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است .

جزء بیست و ششم (۹۹)

این سخن یک بار در ذیل مقامات و مواهب اهل ایمان در آخر آیه ۴ آمده و یک بار هم در این جا در ذیل مجازات منافقان و مشـرکان ، تا روشن شود خداوندی که تمام جنود آسمان و زمین تحت فرمانش قرار دارند هم قدرت بر آن دارد و هم توانایی بر این ، هر گاه دریای رحمتش

موج زند شایستگان را هرجاباشند شامل می شود و هر گاه آتش قهر و غضبش زبانه کشد مجرمی را قدرت فرارازآن نیست .

قابل توجه این که به هنگام ذکر مؤمنان ، خداوند توصیف به « علم و حکمت » شده که مناسب مقام رحمت است ، ولی در مورد منافقان و مشرکان توصیف به « قدرت و حکمت » که مناسب مقام عذاب است .

منظور از « جنود آسمان و زمین » چیست ؟

این واژه معنی وسیعی دارد که هم لشکریان فرشتگان الهی را شامل می شود و هم لشکریانی همچون صاعقه ها ، زلزله ها ، طوفان ها ، سیلاب ها و امواج و نیروهای نامریی دیگری که ما از آن آگاهی

(۱۰۰) سوره فَتح

نداریم ، چرا که همه جنود الهی هستند و سر بر فرمان او دارند .

انواع سه گانه سوء ظن

«سوءظن» گاهی نسبت به خویشتن است ، گاهی نسبت به دیگران و گاه نسبت به خدا ، همان طورکه «حسن ظن» نیز تقسیم سه گانه ای دارد .

اما سوءظن نسبت به خویشتن در صورتی که به حد افراط نرسد نردبان تکامل است و سبب می شود که انسان نسبت به اعمال خود سخت گیر و موشکاف باشد و جلوی عجب و غرور ناشی از اعمال نیک را می گیرد .

اما اگر این سوءظن در مورد مردم باشد ممنوع است ، مگر در مواقعی که فساد بر جامعه غلبه کند که در آن جا خوش باوری درست نیست . (شرح این مطلب به خواست خدا در ذیل آیه ۱۲ سوره

حجرات خواهدآمد) .

و اما « سوءظن » نسبت به خداونـد یعنی نسـبت به وعده های او ، نسـبت به رحمت و کرم بی پایان او ، بسـیار زشت و زننده و نشانه ضعف ایمان و گاه نشانه عدم ایمان است .

جزء بیست و ششم (۱۰۱)

قرآن کریم کرارا از سوءظن افراد بی ایمـان ویـا ضـعیف الایمـان ، مخصوصـا به هنگام بروز حوادث سـخت اجتماعی و طوفان های آزمایش یاد می کنـد ، که چگونه مؤمنان در این مواقع با حسن ظن تمام و اطمینان به لطف پروردگار ثابت قدم می مانند اما افرادضـعیف و ناتوان زبان به شـکایت می گشاینـد ، همان طور که در داسـتان فتح « حدیبیه » نیز منافقان و همفکران آن ها گمان بد بردند و گفتند : محمد صـلی الله علیه و آله و یارانش به این سـفر می روند و باز نمی گردند ، گویی وعده های الهی را به فراموشی سپردند و یا نسبت به آن بدبین بودند.

مخصوصا نمونه روشـنی از آن در میدان جنگ احزاب زمانی که مسـلمانان سـخت تحت فشار قرار گرفتند ظاهر شد و خداوند گمان های سوء گروهی را سـخت نکوهش کرد: « به خاطر بیاورید زمانی را که آن ها (لشـکر احزاب) از سـمت بالا و پایین شهر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده و

(۱۰۲) سوره فَتح

جان ها به لب رسـیده بود و گمان های بـدی به خـدا می بردیـد ، در آن جا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سـختی خوردند » . (۱)

۱- ۱۰ و ۱۱ / احزاب .

حتی در آیه ۱۵۴ آل عمران این گونه گمان ها را « ظَنَّ الْجاهِلِیَّه » (گمان های دوران جاهلیت) خوانده است .

به هر حال مسأله حسن ظن به خدا و وعده رحمت و کرم و لطف و عنایت او از نشانه های مهم ایمان و از وسایل مؤثر نجات و سعادت است .

تا آن جاکه در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است : «اِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ بِاللّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَمَنُ الْجَنَّهِ : حسن ظن به خدا بهای بهشت است »(۱) چه بهایی از این سهل تر و چه متاعی از آن پرارزش تر ؟

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا آمده است : «اَحْسِنْ بِاللّهِ الظَّنَّ ، فَاِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیَ

جزء بیست و ششم (۱۰۳)

الْمُؤْمِنِ بی ، اِنْ خَیْرٌ فَخَیْرٌ وَ اِنْ شَرٌّ فَشَرٌّ : گمان خود را به خداوند خوب کن ، چراکه خداوند عزوجل می فرماید : من نزد ظن بنده مؤمنم هستم هر گاه گمان نیکی نسبت به من داشته باشد ، به نیکی با او رفتارمی کنم و اگر بد باشد به بدی » .(۲)

تحکیم موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وظائف مردم در برابر او

۸ اِنّا اَرْسَلْناکَ شاهِدا وَ مُبَشِّرا وَ نَذیرا

ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم .

ص:۷۱

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۰ ، صفحه ۳۸۵ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۷۰ ، صفحه ۳۸۵ .

گفتیم که صلح حدیبیه از سوی بعضی از ناآگاهان شدیدا مورد انتقادقرارگرفت وحتی تعبیراتی که خالی از بی حرمتی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله نبود در برابر حضرت کردند ، مجموع این حوادث ایجاب می کردکه موقعیت یا عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر مورد تأکید قرار گیرد.

(۱۰۴) سوره فَتح

این سه توصیف بزرگ و سه مقام برجسته از مهم ترین مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله است ، « گواه بودن » و « بشیر » و « نذیر » بودن ، گواه بر تمام امت اسلام بلکه به یک معنی گواه بر همه امت ها ، چنان که در آیه ۴۱ سوره نساء آمده است : « فَکَیْفَ اِذَا جِئْنا مِنْ کُلِّ اُمَّهٍ بِشَهیدٍ وَ جِئْنابِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهیدا: چگونه خواهدبود آن روزکه برای هرامتی گواهی بر اعمالشان می آوریم و تو را گواه بر این گواهان » .

گواهان پنج گانه که شاهداعمال انسان هاهستند

اصولاً هر انسانی گواهان زیادی دارد که به پنج گروه به شرح زیر تقسیم می شوند :

۱ قبل از هرکس خداوند که عالم الغیب و الشهاده است ناظر بر همه اعمال و نیات ماست .

۲ بعداز او « فرشتگان » مأمور ضبط اعمال آدمی هستند چنان که در آیه ۲۱ سوره ق اشاره شده است : « وَ جائَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهیدٌ » .

جزء بیست و ششم (۱۰۵)

۳ سپس « اعضای پیکر آدمی » و حتی پوست تن او گواهی می دهند :« یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَ اَیْدیهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ بِما کانـُوا یَعْمَلُونَ : روزی که زبان ها و دست ها و پاهایشان به آن چه

ص:۷۲

انجام می دادند ، گواهی می دهند » (۲۴ / نور) . « وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَـهِدْتُمْ عَلَیْنا قالوُا اَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذی اَنْطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ : به پوست های تن خود می گوینـد چرا بر ضد ما گواهی دادید ؟ می گویند خداوندی که هر موجودی را به نطق درآورده ، ما را گویا ساخته است تا گواهی دهیم » (۲۱ / فصلت) .

۴ « زمین » نیز جزء گواهان است ، همان گونه که در سوره زلزال آمده : « یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبارَها » .

۵ طبق بعضـی از روایات « زمان » نیز در آن روز در صف گواهان است ، در حـدیثی از علی می خوانیم : « ما مِنْ یَوْم یَمُرُّ عَلی بَنی آدَمَ اِلّا قالَ لَهُ ذلِکَ الْیَوْمُ اَنَا یَوْمٌ جَدیدٌ وَ اَنَا عَلَیْکَ شَهیدٌ، فَافْعَلْ فِیَ خَیْرا وَ اعْمَلْ فِیَّ خَیْرا ، اَشْهَدُلَکَ بِه یَوْمَ الْقِیامَهِ ،

(۱۰۶) سوره فَتح

فَاِنَّکَ لَنْ تَرانی بَعْدَ هذا اَبَدا : هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر این که به او می گوید من روز تازه ای هسـتم و درباره تو گواهی می دهم ، در من کـار نیـک کن و عمـل خیر به جـا آور ، تا روز قیامت به نفع تو گواهی دهم ، چرا که بعـد از این هرگز مرا نخواهی دید ».(۱)

(۲)

بدون شک گواهی خداوند به تنهایی کافی است ، ولی تعدد گواهان هم اتمام حجت بیشتری است و هم اثر

ص:۷۳

۱- « نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۱۱۲ .

۲- توضیحات بیشتر درباره "گواهان در دادگاه قیامت" ، ذیل آیات ۲۰ ۲۲ سوره فصلت مطرح شده است .

تربیتی قوی تری در انسان ها دارد .

۹ لِتُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ اَصيلاً

تا به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید ، او را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام تسبیح کنید .

جزء بیست و ششم (۱۰۷)

« تُعَزِّرُوهُ » از ماده « تعزیر » در اصل به معنی منع است ، سپس به هرگونه دفاع و نصرت و یاری کردن در مقابل دشمنان اطلاق شده است، به بعضی از مجازات هایی که مانع از گناه می شود نیز « تعزیر » می گویند .

«تُوَقِّرُوهُ» ازماده « توقیر » ازریشه«وقر»به معنی سنگینی است، بنابراین «توقیر» در این جا به معنی تعظیم و بزرگداشت است .

مطابق این تفسیر ضمیرهایی که در« تُعَزِّرُوهُ »و« تُوَقِّرُوهُ» آمده،به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بازمی گردد و هدف از آن دفاع از او در مقابل دشمن و تعظیم و بزرگداشت او است .

فتح خیبر دستاورد دیگر صلح حدیبیه

۲۰ وَعَدَكُمُ اللّهُ مَغانِمَ كَثيرَةً تَأْخُذوُنَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ وَ كَفَّ اَيْدِيَ النّاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ ايَةً لِلْمُؤْمِنينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِراطا مُسْتَقيما

خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آن ها را به چنگ می آورید ، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت و دست تعدی مردم(دشمنان)را از شمابازداشت، تا

نشانه ای برای مؤمنان باشد و شمارابه راه راست هدایت کند.

(۱۰۸) سوره فَتح

لحن آیه نشان می دهد که منظور از غنائم فراوان در این جا تمام غنائمی است که خداوند نصیب مسلمانان کرد ، چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت ، حتی جمعی از مفسران عقیده دارندکه غنائمی را که تا دامنه قیامت به دست مسلمین می افتد در این عبارت داخل است .

اما این که می گوید : « این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت » ، غالبا اشاره به « غنائم خیبر » دانسته اند که در فاصله کوتاهی بعد از فتح حدیبیه فراهم شد .

این لطف بزرگی بود که آن ها با کمی نفرات و نداشتن ابزار جنگی کافی آن هم درنقطه ای دوراز وطن و بیخ گوش دشمن ، مورد تهاجم قرار نگرفتند و چنان رعب و وحشتی از آنان در دل دشمنان افکند که از هرگونه اقدام و حمله خودداری کردند .

جزء بیست و ششم (۱۰۹)

۲۱ وَ اُخْری لَمْ تَقْدِروُا عَلَیْها قَدْ اَحاطَ اللّٰهُ بِها وَ کانَ اللّٰهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرا

و نیز غنائم و فتوحات دیگری که شما قدرت بر آن ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد نصیب شما می کند و خداوند بر هر چیز توانا است .

تعبیر به « لَمْ تَقْدِروُا عَلَیْها » اشاره به این است که مسلمانان قبل از آن هرگز احتمال چنین فتوحات و غنائمی را نمی دادند ، ولی به برکت اسلام و امدادهای الهی این نیرو و توان برای آن ها پیدا شد .

جمله « قَدْ اَحاطَ اللّٰهُ بِها : خداوند آن را احاطه فرموده » اشاره به

احاطه قدرت پروردگار بر این غنائم یا فتوحات است .

و بالاخره آخرین جمله آیه یعنی «وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرا» در حقیقت به منزله بیان علت است برای جمله قبل، اشاره به این که با قدرت خداوند بر همه چیز این گونه فتوحات برای مسلمانان عجیب نیست .

(۱۱۰) سوره فَتح

و به هرحال، آیه از اخبار غیبی و پیش گویی های قرآن مجید درباره حوادث آینده است ، این پیروزی ها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این آیات را روشن ساخت .

ماجرای غزوه خیبر

هنگامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از حدیبیه بازگشت ، تمام ماه ذی الحجه و مقداری از ماه محرم سال هفتم هجری را در مدینه توقف فرمود ، سپس با یک هزار و چهارصد نفر از یارانش که در حدیبیه شرکت کرده بودند به سوی « خیبر » حرکت کرد ، (جایی که کانون تحریکات ضداسلامی بود و پیامبر صلی الله علیه و آله برای فرصت مناسبی روزشماری می کرد که آن کانون فساد را برچیند) .

قبیله « غَطَفان » در آغاز تصمیم گرفتند که از یهود « خیبر » حمایت کنند ، ولی بعدا ترسیدند و خودداری کردند .

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به نزدیک قلعه های « خیبر » رسید ، به یارانش دستور داد توقف کنید ، سپس سر به آسمان بلند کرد و این دعا

جزء بیست و ششم (۱۱۱)

را خواند : « اَللّهُمَّ رَبَّ السَّمواتِ وَ ما اَظْلَلْنَ وَ رَبَّ الْاَرَضینَ وَ ما اَقْلَلْنَ ... نَسْأَلُکَ خَیْرَ هذِهِ الْقَرْیَهِ وَ خَیْرَ اَهْلِها وَ نَعُوذُبِکَ مِنْ

شَرِّها وَ شَـرِّ اَهْلِها وَ شَرِّ ما فيها : خداونـدا ! ای پروردگار آسـمان ها و آن چه بر آن سایه افکنده اند و ای پروردگار زمین ها و آن چه بر خود حمل کرده اند ... از تو خیر این آبادی و خیر اهل آن را می خواهیم و به تو از شـر آن و شر اهلش و شر آن چه در آن است پناه می بریم » .

سپس فرمود : بِسْمِ اللّه ، حرکت کنیـد و به این ترتیب شـبانه به کنـار « خیبر » رسـیدند و صـبحگاهان که اهل «خیبر» ازماجرا با خبر شدند خود را در محاصـره سربازان اسلام دیدند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله قلعه ها را یکی بعد از دیگری فتح کرد ، تا به آخرین قلعه ها که از همه محکم تر و نیرومندتر بود و فرمانده معروف یهود « مرحب » در آن قرار داشت ، رسید .

دراین ایام حالت سـردردشدیدی که گهگاه به سـراغ پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله می آمد به او دست داد ، به گونه ای که یکی دو روز نتوانست از خیمه

(۱۱۲) سوره فَتح

بیرون آیـد ، در این هنگـام (طبق تواریـخ معروف اسـلامی) « ابوبکر » پرچم را به دست گرفت و با مسـلمانان به سوی لشـکر یهود تـاخت ، اما بی آن که نتیجه بگیرد بازگشت ، بار دیگر « عمر » پرچم را به دست گرفت و مسـلمانان شدیـدتر از روز قبل جنگیدند ، ولی بدون نتیجه بازگشتند .

این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و فرمود : « اَما وَ اللّهِ لَاُعْطِیَنَّها غَدا رَجُلًا یُحِبُ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ ، یَأْخُذُها عَنْوَةً : به خـدا سوگنـد فردا پرچم را به دست مردی می سـپارم که او خـدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند و او قلعه را با قدرت فتح خواهد نمود » .

گردن ها از هر سو کشیده شد که منظور چه کسی است ؟ جمعی حدس می زدندکه منظورپیامبر صلی الله علیه و آله علی است،ولی علی هنوز در آن جا حضور نداشت ، چراکه چشم درد شدیدی او را از حضور در لشکر مانع شده بود ، اما صبحگاهان علی سوار بر شتری وارد شد و نزدیک خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله پیاده گشت، در حالی که

چشمانش شدیدا درد می کرد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « نزدیک بیا » ، نزدیک رفت ، از آب دهان مبارکش بر چشم علی مالید و چشمش به برکت این اعجاز کاملاً سالم شد، سپس پرچم را به دست او داد .

علی با لشکر اسلام به سوی قلعه بزرگ خیبر حرکت کرد ، مردی از یهود از بالای دیوار سؤال کرد تو کیستی ؟ فرمود : « من علی ابن ابیطالبم » ، یهودی فریاد کشید : ای جماعت یهودشکستتان فرارسید، در این هنگام مرحب یهودی فرمانده آن دژ به میدان مبارزه علی آمد و چیزی نگذشت که با یک ضربت کاری بر زمین افتاد .

جنگ شدیدی میان مسلمانان و یهودیان درگرفت ، علی نزدیک در قلعه آمد و با حرکتی نیرومند و پرقدرت در را از جا کند و به کناری افکند ، به این ترتیب قلعه گشوده شد و مسلمانان وارد شدند آن را فتح کردند .

یهود تسلیم شدند و از پیامبر خواستند در برابر این تسلیم خون آن ها محفوظ باشد ، پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت ، غنائم منقول به دست سپاه

اسلام افتاد و اراضی و باغ های آن جارا به دست یهود سپرد ، مشروط بر این که نیمی از درآمد آن را به مسلمین بپردازند (۱)

اگر در حدیبیه جنگی روی می داد مشرکین شکست می خوردند

۲۲ وَ لَوْ قاتَلَکُمُ الَّذینَ کَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبارَ ثُمَّ لایَجِدوُنَ وَلِیّا وَ لا نَصیرا

اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما پیکار می کردند ، به زودی فرار می نمودند ، سپس ولی و یاوری نمی یافتند .

۲۳ سُنَّةَ اللّهِ الَّتی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبْدیلاً

جزء بیست و ششم (۱۱۵)

این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت .

آیات ۲۲ تا ۲۵ همچنان ابعاد دیگری از ماجرای عظیم « حدیبیه » را بازگو و به دو نکته مهم در این رابطه اشاره می کند .

نخست این که:تصور نکنیدکه اگر درسرزمین« حدیبیه » درگیری میان شما و مشرکان مکه رخ می داد،مشرکان برنده جنگ می شدند.

و این منحصر به شما نیست ، « این یک سنت الهی است که در گذشته هم بوده است » .

این یک قانون همیشگی الهی است که اگر مؤمنان در امر جهاد

۱- « کامل ابن اثیر » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۲۱ ۲۱۶ .

ضعف و سستی نشان ندهند و باقلبی پاک و نیتی خالص به مبارزه با دشمنان برخیزند ، خدا آن ها را پیروز می کند ، ممکن است گاهی در این امر به منظور امتحان یا اهداف دیگری دیر و زودی باشد ، اما قطعا پیروزی نهایی با آن ها است .

اما در مواردی همچون میدان « احد » که جمعی از فرمان

(۱۱۶) سوره فَتح

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی کردند و گروهی نیات خود را آلوده به عشق دنیا ساختند و به جمع غنائم پرداختند ، سرانجام شکست تلخی دامانشان را گرفت و بعدا نیز چنین است .

نکته مهمی را که این آیات تعقیب می کند این است که قریش ننشینند و بگویند افسوس که ما قیام نکردیم و این گروه اندک را در هم نکوبیدیم ، افسوس که صید به خانه آمد و از آن غفلت کردیم ، افسوس و افسوس .

ابدا چنین نیست ، گرچه مسلمانان نسبت به آن ها اندک بودند و دور از وطن و مأمن و فاقد سلاح کافی ، ولی با این حال اگر درگیری واقع شده بود باز هم به برکت نیروی ایمان و نصرت الهی پیروزی از آن آن ها بود ، مگر در « بدر » یا در « احزاب » نفرات آن ها کم تر و تجهیزات دشمن بیشتر نبود ؟ چگونه در هر دو مورد شکست دامان دشمن را گرفت .

۲۴ وَ هُوَ الَّذی کَفَّ اَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ اَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ

جزء بیست و ششم (۱۱۷)

بِبَطْنِ مَکَّهَ مِنْ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ وَ کانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرا

او کسی است که دست آن ها را از شما و دست شما را از آن ها در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آن که شما را بر آن ها پیروزساخت و خداوندبه آن چه انجام می دهید بینا است.

نکته دیگر این که به راستی این ماجرا مصداق روشن « فتح المبین » بود همان توصیفی که قرآن برای آن برگزیده ، جمعیتی محدود بدون تجهیزات کافی جنگی ، وارد سرزمین دشمن شوند ، دشمنی که بارها به مدینه لشکرکشی کرده و تلاش عجیبی برای درهم شکستن آن ها داشته ، ولی اکنون که قدم در شهر و دیار او گذارده اند چنان مرعوب شود که پیشنهاد صلح کند، چه پیروزی از این برتر بی آن که حتی قطره خونی از دماغ کسی بریزد چنین تفوّقی بر دشمن حاصل گردد .

بدون شک ماجرای صلح « حدیبیه » در سراسر جزیره عربستان شکستی برای قریش و فتحی برای مسلمین محسوب می شد که تا آن حد توانسته بودند از دشمن زهر چشم بگیرند.

(۱۱۸) سوره فَتح

قابل توجه این که قرآن روی عدم درگیری در دل مکه تکیه می کند ، این تعبیر ممکن است اشاره به دو نکته باشد : نخست این که « مکه » کانون قدرت دشمن بود و قاعدتا می بایست از این فرصت مناسب استفاده می کردند و به مسلمانان حمله ور می شدند و به اصطلاح آن ها مسلمان ها را در آسمان جستجو می کردند ، وقتی که آن ها را در زمین خودشان به چنگ آوردند نباید به سادگی رها کنند ، اما خداوند قدرت آن ها را گرفت .

دیگر این که : « مکه » حرم امن خدا بود ، اگر درگیری و خونریزی

در آن جا واقع می شد از یک سو احترام حرم خدشه دار می گشت و از سوی دیگر عیب و عاری برای مسلمانان محسوب می شد ، که آن ها امنیت سنتی این سرزمین مقدس را درهم شکسته اند و لذا یکی از نعمت های بزرگ خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین این بود که دو سال بعد از این ماجرا مکه فتح شد که آن هم بدون خونریزی بود .

جزء بیست و ششم (۱۱۹)

رؤیای صادقه پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۷ لَقَدْصَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّءْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ اِنْ شاءَ اللّهُ اٰمِنینَ مُحَلِّقینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرینَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَموُا فَجَعَلَ مِنْ دوُنِ ذٰلِکَ فَتْحا قَریبا

خداوندآن چه را به پیامبرش درعالم خواب نشان داد راست بود،به طورقطع همه شما به خواست خداوارد مسجدالحرام می شوید درنهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده، یا ناخن های خود را کوتاه کرده و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید ، ولی خداوند چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود) وقبل از آن فتح نزدیکی (برای شما) قرار داد.

این آیه نیز فراز دیگری از فرازهای مهم داستان «حدیبیه» راترسیم می کند، ماجرا این بود :

(۱۲۰) سوره فَتح

پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه خوابی دید که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک «عمره» وارد مکه می شوند و این خواب را برای یاران بیان کرد ،

همگی شاد و خوشحال شدند ، اما چون جمعی تصور می کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد ، هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی آن ها بستند ، گرفتار شك و تردید شدند ، که مگر رؤیای پیامبر هم ممکن است نادرست از آب درآید ؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم ؟ پس چه شد این وعده ؟ و کجا رفت آن خواب رحمانی ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ این سؤال فرمود : « مگر من به شما گفتم این رؤیا همین امسال تحقق خواهدیافت ؟ »

آیه فوق درهمین رابطه درطریق بازگشت به مدینه نازل شدوتأکید کرد که این رؤیای صادقه بوده وچنین مسأله ای حتمی وقطعی وانجام شدنی است.

دین اسلام سراسر جهان را فرا خواهدگرفت

۲۸ هُوَ الَّذی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ

جزء بیست و ششم (۱۲۱)

عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَ کَفی بِاللّهِ شَهیدا

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده ، تا آن را بر همه ادیان پیروز کند و کافی است که خدا شاهد این موضوع باشد .

این وعده ای است صریح و قاطع ، از سوی خداوند قادر متعال ، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان .

آری منطق نیرومند اسلام و محتوای غنی و پربار آن ، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرك آلود را جاروب کند و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وادارد و با جاذبه

عمیق خود دل ها را به سوی این آیین خالص جلب و جذب کند .

علاوه برمناطق بسیاروسیعی که امروزدرشرق وغرب وشمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته و هم اکنون بیش از ۴۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند ، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسما در زیر این پرچم قرار می گیرد و

(۱۲۲) سوره فَتح

این امر به وسیله قیام « مهدی » (ارواحنا فداه) تکمیل می گردد، چنان که درحدیثی ازپیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: « لایَبْقی عَلی ظَهْرِالْاَرْضِ بَیْتُ مَدَرٍ وَ لاوَبَرٍ اِلاّ اَدْخَلَهُ اللّهُ کَلِمَهَ الْاِسْلامِ: در سراسر روی زمین خانه ای از سنگ و گل ، یا خیمه هایی از کرک و مو ، باقی نمی ماند ، مگر این که خداوند اسلام را در آن وارد می کند » .(۱)

در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه مشابه آن آیه ۳۳ سوره توبه در جلد ۷ تفسیر نمونه ، صفحه ۳۷۱ آورده شده است .

صفات پنج گانه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۹ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَالَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریهِ وَ مَثَلُهُمْ

جزء بیست و ششم (۱۲۳)

فِی الْاِنْجیلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغیظَ

ص:۸۴

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۵ .

بِهِمُ الْکَفّارَ وَعَدَاللّهُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلوُا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظیما

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند ، پیوسته آن ها را در حال رکوع و سجود می بینی ، آن ها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند ، نشانه آن ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آن ها در تورات است و توصیف آن ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد ،

(۱۲۴) سوره فَتح

خداوند کسانی از آن ها راکه ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است .

در آخرین آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و آن ها که در خط او بودند ، از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آن ها که در « حدیبیه » و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادند و هم درس آموزنده ای است برای همه مسلمانان درتمام قرون و اعصار .

در آغاز می فرماید: « محمد فرستاده خدا است » .

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و

عواطف و افکار و اعمال آن ها را در طی پنج صفت چنین بیان می کند :

۱ «کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند» (وَ الَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ) .

۲ در دومین وصف می گوید : « اما در میان خود رحیم و مهربانند »(رُحَماءُ بَیْنَهُمْ) .

آن ها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم کیشانند و آتشی سخت و سوزان و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان. در حقیقت عواطف آن هادراین «مهر» و «قهر» خلاصه می شود.

۳ در سومین صفت که از اعمال آن ها سخن می گوید می افزاید : « پیوسته آن ها را در حال رکوع و سجود می بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند » (تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا) .

این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش «رکوع و سجود» ترسیم شده به عنوان حالت دائمی و همیشگی آن ها ذکر می کند، عبادتی که رمز تسلیم در برابر فرمان حق و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است .

۴ در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آن ها بحث می کند ، می فرماید : « آن ها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند » (یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا) .

نه برای تظاهر و ریا قدم برمی دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا

دارند ، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده و انگیزه حرکت آن ها در تمام زندگی همین است و بس .

حتی تعبیر به « فَضْل » نشان می دهد که آن ها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند ، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می گویند خداوندا ! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما .

۵ در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آن ها بحث کرده ، می گوید : « نشانه آن ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است » (سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ) .

« سیما » در اصل به معنی علامت و هیئت است ، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن هرچند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می شود.

به تعبیر دیگری « قیافه » آن ها به خوبی نشان می دهد که آن ها انسان هایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند ، نه تنها در

جزء بیست و ششم (۱۲۷)

صورت آن ها، که درتمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است .

به هرحال قرآن بعداز بیان همه این اوصاف می افزاید: « این توصیف آن ها (یاران محمد صلی الله علیه و آله) در تورات است» (ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریهِ) .

این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزارسال قبل نازل شده است .

سپس به توصیف آن ها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی « انجیل » پرداخته ، چنین می گوید : « توصیف آن ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد

کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وامی دارد » (وَ مَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجیلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ) .

«شَطْأَ» به معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه ها بیرون می آید .

(۱۲۸) سوره فَتح

« آزَرَ » از ماده « مُؤازَرَه » به معنی معاونت است .

« اِسْتَغْلَظَ » از ماده « غلظت » به معنی سفت و محکم شدن است.

جمله«اِسْتَویعَلی سُوقِهِ»مفهومش این است که به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده، (توجه داشته باشیدکه «سوق» جمع «ساق» است).

تعبیر « یُعْجِبُ الزُّرّاعَ » یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه های زیاد و محصول وافر رسیده که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می روند .

جالب این که : در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است ، (جوانه زدن کمک کردن برای پرورش محکم شدن برپای خود ایستادن نمو چشمگیر اعجاب انگیز) .

درحقیقت اوصافی که در تورات برای آن ها ذکر شده ، اوصافی است که ابعاد وجود آن ها را ازنظرعواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کند و امااوصافی که در انجیل آمده بیانگرحرکت و

جزء بیست و ششم (۱۲۹)

نموورشد آن ها درجنبه های مختلف است .

آری آن ها انسان هایی هستند با صفات والا که آنی از «حرکت» باز

نمی ایستند، همواره جوانه می زنند و جوانه ها پرورش می یابد و بارور می شود .

همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند .

سپس در دنباله آیه می افزاید : این اوصاف عالی ، این نمو و رشد سریع و این حرکت پر برکت ، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می آورد ، سبب خشم کفار می شود : « این برای آن است که کافران را به خشم آورد » (لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ) . و در پایان آیه می فرماید : « خداوند کسانی از آن ها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است » (وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلوُا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَهً وَ اَجْرا عَظمیا) .

بدیهی است اوصافی که در آغازآیه گفته شد ایمان و عمل صالح در

(۱۳۰) سوره فَتح

آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو وصف، اشاره به تداوم آن است، یعنی خداونداین وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد صلی الله علیه و آله داده که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح راتداوم بخشند و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوستان و یاران او بودند و روز دیگر از او جدا شدند و راهی برخلاف آن در پیش گرفتند ، هرگز مشمول چنین وعده ای نیستند.

جمله « وَالَّذینَ مَعَهُ » (کسانی که با او هستند) مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیست ، چراکه منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظوراز « مَعَهُ » به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است .

بنابراین ما هرگز نمی توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصران و همنشینان پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده کنیم .

ولی هرگاه خود را از پیشداوری ها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می سازد :

جمله «رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ » در سوره توبه تنها

جزء بیست و ششم (۱۳۱)

مخصوص مهاجران وانصار نیست ، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار « وَالَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ » قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آن ها پیروی می کنند .

همان گونه که «تابعان» اگر یک روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیرچتر رضایت الهی خارج می شوند. عین این مطلب درباره «صحابه» نیز می آید ، زیرا آن ها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یک روز این عنوان از آن ها سلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت .

و به تعبیردیگر، تعبیر به «احسان» هم در مورد « تابعان » است و هم در مورد « متبوعان » ، بنابراین هر کدام از این دو ، « خط احسان » را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود .

محبت متقابل اسلامی

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است ، تأکید

(۱۳۲) سوره فَتح

فراوانی بر روی اصل « رُحَماءُ بَیْنَهُمْ » دیده می شود .

از جمله در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « مسلمان

برادرمسلمان است به او ستم نمی کند،تنهایش نمی گذارد،تهدیدش نمی کند وسزاواراست مسلمان درارتباط وپیوند وتعاون ومحبت ومواسات با نیازمندان کوشش کند و نسبت به یکدیگر مهربان باشند ، تا مطابق گفته خداوند «رُحَماءُ بَيْنَهُمْ» نسبت به یکدیگربامحبت رفتارکنید و حتی درغیاب آن ها نسبت به امورشان دلسوزی کنید،آن گونه که انصاردرعصررسول اللّه بودند (۱)

ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی هایی که برای مؤمنان راستین ویاران رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل می کند ، فاصله گرفته اند ، گاه آن چنان به جان هم می افتند و کینه توزی و خونریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام آن چنان نکردند .

گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند .

جزء بیست و ششم (۱۳۳)

نه خبری از آن رکوع و سجود است و نه آن نیات پاک و « اِبْتِغاءِ فَضْلِ اللّه » و نه آثار سجود در چهره نمایان و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن .

و عجب این که هرقدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می خوریم؟ باز «حمیّت های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.پایان سوره فَتْح

۱- « نورالثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۷۷ حدیث ۹۱ .

سوره حُجُرات

آداب ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنوُا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشـمرید و پیشـی مگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و دانا است .

در این سوره یک رشـته از مباحث مهم اخلاقی و دستورهای انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام « سوره اخلاق » می کند .

منظور از مقدم نداشـتن چیزی در برابر خدا و پیامبر صـلی الله علیه و آله پیشی نگرفتن بر آن ها است در کارها و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است .

مسؤولیت انضـباط « رهروان » در برابر « رهبران » آن هم یک رهبر بزرگ الهی ایجاب می کند که در هیچ کار و هیچ سخن و برنامه ، بر آن ها پیشی نگیرند و شتاب و عجله نکنند .

البته این بـدان معنـا نیست که اگر پیشـنهاد یا مشورتی دارنـد در اختیار رهبر الهی نگذارنـد ، بلکه منظور جلو افتادن و تصـمیم گرفتن و انجـام دادن پیش از تصویب آن هـا است ، حتی نبایـد دربـاره مسائـل بیش از انـدازه لازم سؤال و گفتگو کرد ، باید گذاشت که رهبر خودش به موقع

مسائـل را مطرح کنـد ، آن هم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی کنـد و نیز اگر کسـی سؤالی از او می کنـد نبایـد دیگران پیشقدم شده ، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند ، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است .

۲ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَرْفَعوُا اَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لاتَجْهَروُا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ اَنْ تَحْبَطَ اَعْمالُکُمْ وَ اَنْتُمْ لا تَشْعُروُنَ

(۱۳۶) سوره حُجُرات

ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبرنکنید و در برابر او بلند سـخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد ، در حالی که نمی دانید .

جمله اول (لا تَرْفَعُوا اَصْواتَکُمْ...) اشاره به این است که صـدا را بلندتر از صدای پیامبر صـلی الله علیه و آله نکنید ، که این خود یـک نوع بی ادبی در محضـر مبـارك او است ، پیامبر صـلی الله علیه و آله که جای خود دارد ، این کار در برابر پـدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است .

امـا جمله (لاـ تَجْهَروُا لَهُ بِالْقَوْلِ ...) ممکن است تأکیـدی بر همان معنی جمله اول باشـد یا اشاره به مطلب تازه ای و آن ترک خطاب پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله با جمله « یا محمد » و تبدیل آن به «یا رسول اللّه است .

بدیهی است اگر این گونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد ، موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه .

در صورت اول علت حبط و نابودی اعمال روشن است ، زیرا کفر علت حبط(ازمیان رفتن ثواب عمل نیک) می شود .

و در صورت دوم نیز مانعی نـدارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد و نابود شدن ثواب بعضـی از اعمـال به خـاطر بعضـی از گناهـان خاص ، بی مانع است ، همان گونه که نابود شـدن اثر بعضـی از گناهان به وسـیله اعمال صالـح نیز قطعی است و دلایل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسـلامی بر این معنی وجود دارد ، هرچند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه « حسـنات » و « سیئات » ثابت نشـده است، اما در مورد بعضـی از « حسـنات » و «سـیئات» مهم، دلائلی نقلی وجوددارد و دلیلی هم از عقل برخلاف آن نیست.(۱)

۳ اِنَّ الَّذینَ یَغُضُّونَ اَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ

۱ شرح بیشتر پیرامون مسأله "حبط" را در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۷۰ ، ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره مطالعه کنید .

اوُلئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ اَجْرٌ عَظیمٌ

آن هاکه صـدای خودرانزد رسول خـداکوتاه می کنند، کسانی هسـتند که خداوند قلوبشان را برای تقوی خالص نموده و برای آن هاآمرزش وپاداش عظیمی است.

« یَغُضُّونَ » از ماده « غَضّ » (بر وزن حَظّ) به معنی کم کردن و

کوتاه نمودن نگاه یا صدا است و نقطه مقابل آن خیره نگاه کردن و صدا را بلند نمودن است .

«اِمْتَحَنَ» ازماده «امتحان» در اصل به معنی ذوب کردن طلا و گرفتن ناخالصی آن است، ولی بعدا در معنی آزمایش به کار رفته است ، مانند آیه مورد بحث ، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقوی است .

قابل توجه این که : در آیه قبل تعبیر به « نبی » شده و در این جا تعبیر به « رسول اللّه » صلی الله علیه و آله و هر دو گویا اشاره به این نکته است که

جزء بیست و ششم (۱۳۹)

پیامبر صلی الله علیه و آله از خود چیزی ندارد ، او فرستاده خدا و پیام آور او است ، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است و رعایت ادب نسبت به او رعایت نسبت به خداوند است .

۴ اِنَ الَّذینَ یُنادوُنَکَ مِنْ وَراءِالْحُجُراتِ اَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلوُنَ

(ولی) کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند، اکثرشان نمی فهمند .

« حُجُرات » جمع « حُجْرَه » در این جا اشاره به اطاق های متعدد است که در کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله برای همسران او تهیه شده بود و در اصل از ماده « حَجْر » به معنی منع است ، زیرا « حُجْرَه » مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است و تعبیر به « وراء » در این جا به معنی بیرون است، از هرطرف که باشد، زیرا در حجره های پیامبر به مسجد گشوده می شد و افرادنادان و عجول گاه دربرابر درحجره می آمدند و فریادیامحمد صلی الله علیه و آله می زدند، قرآن آن ها را از این کار نهی می کند .

ص:۹۵

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت

(۱۴۰) سوره حُجُرات

ادب نکند و با صدای بلند و نامؤدّبانه ، همچون اعراب « بنی تمیم » پشت خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیاید و فریاد زند : « یا مُحَمَّدُ ، یا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله اُخْرُجْ اِلَیْنا » و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدین وسیله ایذاء و آزار نماید .

اصولاً هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می رود ، بر ادب او افزوده می شود ، زیرا « ارزش ها » و « ضدارزش ها » را بهتر درک می کند و به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بی خردی است ، یا به تعبیر دیگر بی ادبی کار حیوان و ادب کار انسان است.

تعبیربه «اَکْثَرُهُمْ لایَعْقِلوُنَ» (غالب آن هانمی فهمند) یا به خاطر این است که « اَکْثَر » در زبان عرب گاه به معنی "همه" می آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می برند ، که حتی اگر یک نفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود، گویی خداوند با این تعبیر می فرماید : « من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می کنم ، پس شما چرا رعایت نمی کنید » .

جزء بیست و ششم (۱۴۱)

۵ وَ لَوْاَنَّهُمْ صَبَروُا حَتّی تَخْرُجَ اِلَیْهِمْ لَکانَ خَیْرا لَهُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ

هر گاه آن ها صبر می کردند تا خود به سراغشان آیی برای آن ها بهتر بود و خداوند غفور و رحیم است .

درست است که عجله و شتاب گاه سبب می شود که انسان زودتر

به مقصود خود برسد ، ولی شکیبایی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش و اجر عظیم است و مسلما این بر آن برتری دارد .

و از آن جا که افرادی ناآگاهانه قبلاً مرتکب چنین کاری شده بودند و با نزول این دستور الهی طبعا به وحشت می افتادند ، قرآن به آن ها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند ، مشمول رحمت خداوند می شوند ، لذا در پایان آیه می فرماید : « و خداوند غفور و رحیم است » (وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ) .

ادب برترین سرمایه زندگی است

(۱۴۲) سوره حُجُرات

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت آداب و برخورد توأم با احترام و ادب با همه کس و هر گروه وارد شده است که به عنوان نمونه در این جا به چند حدیث اشاره می شود .

علی می فرماید : « اَلْاَدَبُ یُغْنی عَنِ الْحَسَبِ : ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند » .(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق آمده است : « خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَکُنْ فیهِ لَمْ یَکُنْ فیهِ کَثیرٌ مُسْتَمْتَعٌ ، قیلَ وَ ما هُنَّ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، قالَ : اَلدّینُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحَیاءُ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ وَ حُسْنُ الْاَدَبِ : پنج چیز است که در هرکس نباشد ، صفات و امتیازات قابل ملاحظه ای نخواهد داشت ، عرض کردند : ای فرزند رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۵ ، صفحه ۶۸ و ۶۷ .

آن ها چیست ؟ فرمود : دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب » (۱)

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت

می کنیم ، می بینیم که دقیق ترین نکات مربوط به ادب را حتی با افرادکوچک رعایت می کردند .

اصولاً دین مجموعه ای است از آداب : ادب در برابر خدا ، ادب در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم صلی الله علیه و آله ، ادب در مقابل استاد و معلم و پدر و مادر و عالم و دانشمند .

حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد خداوند با آن عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می گوید آداب را کاملاً رعایت می کند .

جایی که چنین است ، تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است .

در حدیثی می خوانیم : « هنگامی که آیات آغاز سوره مؤمنون نازل شد و یک سلسله آداب اسلامی را به آن ها دستور داد ، از جمله مسأله خشوع در نماز ، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که قبلاً به هنگام نماز گاه به آسمان نظر می افکند، دیگر سر برنمی داشت و دائما به زمین نگاه می فرمود » .(۱)

۱ « تفسیر مجمع البیان ، تفسیر فخر رازی » ، ذیل آیه ۲ / مؤمنون .

در مورد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز این موضوع تا آن حد مهم است که قرآن صریحا در آیات فوق می گوید صدارا بلندتر از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله کردن و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن موجب

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۵ ، صفحه ۶۸ و ۶۷ .

حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است .

روشن است تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله کافی نیست ، بلکه امور دیگری که از نظر سوء ادب همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز در محضرش ممنوع است و به اصطلاح فقهی در این جا باید « اِلْغاءِ خُصُوصِیَّت » و « تَنْقیحِ مَناط » کرد و اشباه و نظایر آن را به آن ملحق نمود .

حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث راتوسعه داده ، گفته اند مراحل پایین تر ، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می شود ، مسلمانان موظفند در برابر آن ها نیز آداب را رعایت کنند .

جزء بیست و ششم (۱۴۵)

اهمیت برادری

۱۰ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَهٌ فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوااللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

مؤمنان برادر یکدگرند، بنابراین میان دو برادر خود صلح برقرارسازید و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید .

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می کنید ، باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید .

چه تعبیر جالب و گیرایی ؟ که همه مؤمنان برادر یکدگرند و نزاع و درگیری میان آن ها را درگیری میان برادران نامیده ، که باید به

زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد .

و از آن جـا که در بسـیاری از اوقـات « روابـط » در این گونه مسائل جانشـین « ضوابط » می شود ، بار دیگر هشـدار داده و در پایان آیه می افزاید : « تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید »(وَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ) .

(۱۴۶) سوره حُجُرات

و به این ترتیب یکی از مهم ترین مسؤولیت هـای اجتمـاعی مسـلمانان در برابر یکـدیگر و در اجرای عـدالت اجتمـاعی بـا تمام ابعادش روشن می شود .

جمله « اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَهٌ » که در آیات فوق آمده است یکی از شـعارهای اساسـی و ریشه دار اسـلامی است، شـعاری بسـیار گیرا ، عمیق ، مؤثر و پرمعنی .

دیگران وقتی می خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسـلکان خود کنند از آنان به عنوان « رفیق » یاد می کنند ، ولی اسـلام سطح پیونـد علاـئق دوستی مسـلمین را به قـدری بالا برده که به صورت نزدیک ترین پیونـد دو انسان با یکـدیگر آن هم پیونـدی بر اساس مساوات و برابری ، مطرح می کند و آن علاقه دو « برادر » نسبت به یکدیگر است .

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله و دارای هر زبان و هر سن و سال ، با یکدیگر احساس عمیق برادری می کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند و دیگری در غرب .

جزء بیست و ششم (۱۴۷)

در مراسم « حج » که مسـلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می شوند ، این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک ، کاملاً

محسوس است و صحنه ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی .

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمان ها را به حکم یک خانواده می داند و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده ، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند .

در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده و مخصوصا جنبه های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پرمحتوای زیر را از نظر می گذرانیم :

۱ در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است : «اَلْمُسْلِمُ اَخُو الْمُسْلِمِ ، لایَظْلِمُهُ ، وَ لا یَخْذُلُهُ ، وَ لا یُسَلِّمُهُ: مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی کند ، دست از یاریش بر نمی دارد

(۱۴۸) سوره حُجُرات

و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد » . (۱)

۲ در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده : «مَثَلُ الْاَخَوَینِ مَثَلُ الْیَدَیْنِ یَغْسِلُ اِحْداهُمَا الْاُخَرَ : دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می شوید ،(با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می کنند) (۲).

۳ امام صادق می فرماید : « اَلْمُؤْمِنُ اَخُو الْمُؤْمِنِ ، کَالْجَسَدِ الْواحِدِ ، اِذَا اشْتَکی شَیْئا مِنْهُ وُجِدَ اَلَمُ ذلِکَ فی سائِرِ جَسَدِهِ وَ اَرْواحُهُما مِنْ روُحٍ واحِدَهٍ : مؤمن برادر مؤمن است و همگی

۱- « اَلْمُحَجَهُ الْبَیْضاء » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۲ و ۳۱۹ .

۲- « اَلْمُحَجَهُ الْبَیْضاء » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۲ و ۳۱۹ .

به منزله اعضاء یک پیکرند ، که اگر عضوی به درد آید ، دیگر عضوها را نمانند قرار و ارواح همگی آن ها از روح واحدی گرفته شده است »(۱)

حقوق ۳۰گانه دوستان خوب نسبت به یکدیگر

جزء بیست و ششم (۱۴۹)

درپایان این بحث به روایتی اشاره می کنیم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حقوق سی گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده که از جامع ترین روایات در این زمینه است :

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود : « مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه از آن حاصل نمی کند ، مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر مسلمان او :

۲ لغزش های او را ببخشد . ۲ در ناراحتی ها نسبت به او مهربان باشد .

۳ اسرار او را پنهان دارد .۴ اشتباهات او را جبران کند .

۵ عذر او را بپذیرد . ۶ در برابر بدگویان، از او دفاع کند .

۷ همواره خیرخواه او باشد . ۸ دوستی او را پاسداری کند .

۹ پیمان او را رعایت کند . ۱۰ در حال مرض از او عیادت کند .

۱۱ در حال مرگ ، به تشییع او حاضر شود .

۱۲ دعوت او را اجابت کند . ۱۳ هدیه او را بپذیرد .

۱۴ عطای او را جزا دهد . ۱۵ نعمت او را شکر گوید .

(۱۵۰) سوره حُجُرات

۱۶ در یاری او بکوشد . ۱۷ ناموس او را حفظ کند .

۱۸ حاجت او را برآورد . ۱۹ برای خواسته اش شفاعت کند .

۱- «اصول کافی»، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۳ .

۲۰ عطسه اش را تحیت گوید . ۲۱ گمشده اش را راهنمایی کند .

۲۲ سلامش را جواب دهد . ۲۳ گفته او را نیکو شمرد .

۲۴ انعام او را خوب قراردهد . ۲۵ سوگندهایش را تصدیق کند .

۲۶ دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند .

۲۷ در یاری او بکوشد ، خواه ظالم باشد یا مظلوم : اما یاری او در حالی که ظالم باشد ، به این است که او را از ظلمش بازدارد و در حالی که مظلوم است ، به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند .

۲۸ او را در برابر حوادث ، تنها نگذارد .

۲۹ آن چه را از نیکی ها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد .

۳۰ آن چه از بدی ها برای خود نمی خواهد برای او نخواهد » (۱)

جزء بیست و ششم (۱۵۱)

ممنوعیت مسخره کردن ودیگران رابه نام زشت صدا کردن

۱۱ یـا اَیُّهَا الَّذینَ امَنوُا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی اَنْ یَکُونُوا خَیْرا مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی اَنْ یَکُنَّ خَیْرا مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْاَلْقابِ بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَالْایمانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَاُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزاء کنند، شاید آن ها از این ها بهتر باشند و نه زنانی از زنان دیگر ، شاید آنان بهتر از اینان باشند

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۴ ، صفحه ۲۳۶ .

و یکدیگررا موردطعن و عیب جویی قراردهید و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد ازایمان نام کفر بگذارید و آن ها که توبه نکنند ، ظالم و ستمگرند .

(۱۵۲) سوره حُجُرات

در این جا مخاطب مؤمنانند ، اعم از مردان و زنان ، قرآن به همه هشدار می دهد که از این عمل زشت بپرهیزند ، چراکه سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ های خونین در طول تاریخ بوده است .

و این « خود برتر بینی » بیشتر از ارزش های ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد ، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر ، یا از قبیله ای سرشناس تر می شمرد و احیانا این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است ، او را وادار به سخریه می کند ، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد .

سپس در دومین مرحله می فرماید : « و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید » (وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَكُمْ) .

«لا تَلْمِزُوا» از ماده « لَمْز » به معنی عیب جویی و طعنه زدن است .

جالب این که قرآن در این آیه با تعبیر « اَنْفُسَكُمْ »

جزء بیست و ششم (۱۵۳)

به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤمنان به منزله نفْس واحدی هستند و اگر از دیگری عیب جویی کنید ، در واقع از خودتان عیب جویی کرده اید .

ص:۱۰۴

و بالاخره در مرحله سوم می افزاید : « و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید » (وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ) .

بسیاری ازافراد بی بند و بار درگذشته و حال اصرارداشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند و از این طریق آن ها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند و یا احیانا از آنان انتقام گیرند و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد، بر او بگذارند .

اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می کند و هر اسم و لقبی را که کوچک ترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ، ممنوع شمرده است .

جاده ورودممنوع(سوءظن،فضولی درکاردیگران،غیبت)

(۱۵۴) سوره حُجُرات

۱۲ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیرا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضااَیُحِبُ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتا فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحیمٌ

ای کسانی که ایمان آورده ایدازبسیاری از گمان ها بپرهیزید چراکه بعضی از گمان ها گناه است و هرگز (در کار دیگران) تجسّس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند ، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است .

ص:۱۰۵

منظور از « كَثيرا مِنَ الظَّنِّ » گمـان هـای بـد است كه نسبت به گمـان های خوب در میان مردم بیشتر است ، لـذا از آن تعبیر به كثیر شده و گرنه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست بلكه مستحسن است.

در این جا این سؤال مطرح می شود كه گمان بد و خوب

غالبـا اختیـاری نیست ، یعنی بر اثر یـك سلسـله مقـدمات كه از اختیـار انسـان بیرون است در ذهن منعكس می شود ، بنـابراین چگونه می شود از آن نهی كرد ؟

۱ منظور از این نهی ، نهی از ترتیب آثار است ، یعنی هر گاه گمان بـدی نسبت به مسـلمانی در ذهن شـما پیـدا شد ، در عمل كوچك ترین اعتنایی به آن نكنیـد ، طرز رفتار خود را دگرگون نسازیـد و مناسـبات خود را با طرف تغییر ندهید ، بنابراین آن چه گناه است « ترتیب اثر دادن به گمان بد » می باشد .

لـذا در حـدیثی از پیغمـبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله می خوانیم : «ثَلاثٌ فِی الْمُؤْمِنِ لا یُسْتَحْسَنُ ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِالظَّنِّ اَنْ لا یُحَقِّقَهُ : سه چیز است كه وجـود آن در مـؤمن پسـندیده نیست و راه فرار دارد ، از جمله سـوءظن است كه راه فرارش این است كه به آن جامه عمل نپوشاند » .(۱)

۲ انسان می تواند با تفكر روی مسائل مختلفی ، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد ، به این

۱- « مُحَجَهُ الْبَیْضاء » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۶۹ .

ترتیب که در راه های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد ، در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند .

بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد . لذا در روایات دستور داده شده که اعمال دوستت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن ، تا دلیلی برخلاف آن اثبات شود و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانت صادر شده گمان بد مبر ، مادام که می توانی مَحمِل نیکی برای آن بیابی ، قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ : «ضِعْ اَمْرَ اَخیکَ عَلی اَحْسَنِه حَتّییأْتیکَ مایُقَلِّبُکَ مِنْهُ، وَ لاتَظُنَّنَّبِکَلِمَهٍ خَرَجَتْ مِنْ اَخیکَ سُوءً وَ اَنْتَ تَجِدُلَها فِی الْخَیْرِ مَحْمِلاً».(1)

جزء بیست و ششم (۱۵۷)

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامع ترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان ها است ، که مسأله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند .

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از «ظن» در این جا گمان های بی دلیل است، بنابراین در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد، از این حکم مستثنی است، مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می شود .

سپس در دستور بعد مسأله « نهی از تجسس » را مطرح کرده ، می فرماید: « و هرگز درکار دیگران تجسس نکنید » (وَ لا تَجَسَّسُوا) .

ص:۱۰۷

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، حدیث ۳ .

« تجسس » و « تحسس » هر دو به معنی جستجو گری است ، ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می آید و دومی غالبا در امر خیر ، چنان که یعقوب به فرزندانش دستور می دهد : « یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخیهِ : ای فرزندان من ، بروید و از « گمشده من » یوسف و برادرش جستجو کنید » (۸۷ / یوسف) .

(۱۵۸) سوره حُجُرات

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجو گری و جستجو گری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آن ها فاش شود .

و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند ، بدیهی است اگر اجازه داده شود ، هر کس به جستجو گری درباره دیگران برخیزد ، حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود .

البته این دستور منافاتی باوجوددستگاه های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجو گری کنند .

و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است، می فرماید : « هیچ کدام از شما دیگری را غیبت نکند » (وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضا) .

جزء بیست و ششم (۱۵۹)

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس و تجسس موجب افشای

عیوب و اسرار پنهانی و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است .

سپس برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاًمجسم کند، آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: « آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد » (اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتا) .

« و به یقین همه شما از این امر کراهت دارید » (فَکَرِهْتُمُوهُ).

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است و تعبیر به « مرده » به خاطر آن است که « غیبت » در غیاب افرادصورت می گیرد،که همچون مردگان قادربر دفاع از خویشتن نیستند .

(۱۶۰) سوره حُجُرات

و این ناجوان مردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود روا دارد .

آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید : « اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَهُ ، وَ اَنْ یُظَنَّ بِهِ السُّوءُ : خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده و هم چنین گمان بد درباره او بردن » .(۱)

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه

۱- «المحجه البیضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸ .

برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ ، زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند و در دنیایی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد ، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی آمده است : « مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ :

۱ «المحجه البیضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸ .

جزء بیست و ششم (۱۶۱)

کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد » .(۱)

مفهوم غیبت

«غیبَت» چنان که از اسمش پیدا است، این است که در غیاب کسی سخنی گویند ، منتهی سخنی که عیبی از عیوب اورافاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال اوباشد یا درسخنش و حتی در اموری که مربوط به او است، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند این ها .

بنابراین اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند، غیبَت نخواهد بود ، مگر این که قصد مذمت و عیب جویی داشته باشد ، که در این صورت حرام است ، مثل این که در مقام مذمت بگوید ، آن مرد نابینا ، یا کوتاه قد ، یا سیاهرنگ ، یا کوسه .

به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد ، غیبت

(۱۶۲) سوره حُجُرات

و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است ، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه .

این ها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد ،

۱- «غُرَرُالْحِکَم»، صفحه۶۹۷.

اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد ، داخل در عنوان « تهمت » خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « اَلْغیبَهُ اَنْ تَقُولَ فی اَخیکَ ما سَتَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ ، وَ اَمَّا الْاَمْرُ الظّاهِرِ فیهِ مِثْلُ الْحِدَّهِ وَ الْعَجَلَهِ فَلا وَ الْبُهْتانُ اَنْ تَقُولَ ما لَیْسَ فیهِ : غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست ، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد »(1)

و از این جا روشن می شود ، عذرهای عوامانه ای که بعضی برای

جزء بیست و ششم (۱۶۳)

غیبت می آورند مسموع نیست ، مثلاً گاهی غیبت کننده می گوید : این غیبت نیست ، بلکه صفت او است .

یا این که می گوید : این سخنی است که در حضور او نیز می گویم ، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف ، نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد، بلکه به خاطر آزار وی، گناه سنگین تری را مرتکب شده است .

موارد استثناء غیبت

قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد ، از جمله این که گاه در مقام « مشورت » مثلاً برای انتخاب همسر ، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می کند ، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ، ایجاب می کند اگر

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، بابُ الْغیبَهِ وَ الْبَهْت حدیث ۷ .

عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید ، مبادا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد ، حرام نیست .

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد ، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد .

(۱۶۴) سوره حُجُرات

البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح « متجاهر به فسق » است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ، ایرادی ندارد ، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به ارتکاب آشکار آن پرهیزی ندارد .

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است ، گوش دادن به غیبت و حضور در مجلس غیبت نیز جزء محرمات است ، بلکه طبق پاره ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند ، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند و از برادر مسلمانی که آبروی او به خطر افتاده دفاع کنند.

تقوی بزرگ ترین ارزش انسانی

۱۳ یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ

جزء بیست و ششم (۱۶۵)

ای مردم ، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره ها و قبیله ها قراردادیم، تایکدیگر را بشناسید، ولی گرامی ترین شمانزدخداوندباتقواترین شماست،خداونددانااوخبیراست.

در این آیه مخاطب کل جامعه انسانی است و مهم ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است ، بیان می کند و میزان واقعی ارزش های انسانی را در برابر ارزش های کاذب و دروغین مشخص می سازد .

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسان ها به « آدم » و « حواء » است ، بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند ، معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند و اگر خداوند برای هر قبیله و طایفه ای ویژگی هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است ، چراکه این تفاوت ها سبب شناسایی است و بدون شناسایی افراد ، نظم در جامعه انسانی حکم فرما نمی شود ، چراکه هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند ، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت .

(۱۶۶) سوره حُجُرات

در این که میان « شعوب » (جمع « شَعْب » بر وزن صعب) به معنی « گروه عظیمی از مردم » و « قبایل » جمع « قبیله » ، چه تفاوتی است ؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند ، اما بهترین تفسیر آن است که دایره شعوب گسترده تر از دایره قبایل است ، همانطور که « شَعْب » امروز بر یک « ملت » اطلاق می شود .

به هرحال قرآن مجید بعداز آن که بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصرجاهلی یعنی نسب و قبیله را ازکار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته ، می افزاید : « گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است » (اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّٰهِ اَتْقیکُمْ) .

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده و

ص:۱۱۳

اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خداترسی می دهد و می گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست .

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که

جزء بیست و ششم (۱۶۷)

خود را ظاهرا مسلمان می شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زنند ، معلوم نیست .

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور « تفاخر به آباء و اموال و اولاد » دور می زد ، یک مشت دزد و غارتگر پرورش می یافت ، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ محصول آن انسان هایی همچون سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقدادبود.

مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن و احیای این اصل اصیل اسلامی است.

حقیقت تقوی

قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان ها می شمرد .

در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده ، می گوید : « وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی »(۱۹۷/بقره) .

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می شمرد :

(۱۶۸) سوره حُجُرات

« وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ » (۲۶ / اعراف) .

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را « تقوی » ذکر کرده و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا

آن حد بالا برده که خدا را « اهل تقوی » می شمرد و می گوید : « هُوَ اَهْلُ التَّقْوی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَهِ » (۵۶ / مدثر) .

قرآن « تقوی » را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود ، علم و دانش می آفریند : « وَاتَّقُوا اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ » (۲۸۲ / بقره)
.

و نیز «نیکی» و «تقوی»را قرین هم می شمرد: (وَ تَعاوَنوُا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی) (۲ / مائده) .

و « عدالت » را قرین « تقوی » ذکر می کند : (اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی) (۸ / مائده) .

اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این همه امتیازات چیست ؟

قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی

جزء بیست و ششم (۱۶۹)

برمی دارد : در آیات متعددی جای تقوی را « قلب » می شمرد ، از جمله می فرماید : « اوُلئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی : آن ها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین می آورند و رعایت ادب می کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است » (۳ / حجرات) .

قرآن « تقوی » را نقطه مقابل « فجور » ذکر کرده ، چنان که در آیه ۸ سوره شمس می خوانیم: « فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها : خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد ».

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد ، بر اساس « تقوی » می شمرد ، چنان که در آیه ۱۰۸

سوره توبه درباره مسجد « قبا » که منافقان مسجد « ضرار » را در مقابل آن ساختند ، می فرماید : «لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فیهِ : مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد ، شایسته تر است که در آن نماز بخوانی » .

(۱۷۰) سوره حُجُرات

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که «تقوی» همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از « فجور » و گناه بازمی دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی ها می شوید .

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه می رسیم ، زیرا « تقوی » از « وِقایه » به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است و منظور در این گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا درآن است .

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده اند :

۱ نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح .

۲ پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت .

جزء بیست و ششم (۱۷۱)

۳ خویشتن داری در برابر آن چه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منصرف می کند و این تقوای

خواص ، بلكه خاص الخاص است(۱)

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می شود .

امام علی بن موسی الرضا می فرمایـد : « ایمان یک درجه برتر از "اسـلام" است و "تقوی" درجه ای است بالاتر از "ایمان" و "یقین" درجه ای برتر از "تقوی" است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از "یقین" تقسیم نشده است » (۲)

پایان سوره حُجُرات

۱- « بحارالانوار » ، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶ .

۲- « بحارالانوار » ، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶ .

سوره قآ

قرآن با همه عظمتش از کلمات ساده ای تشکیل شده است

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ قآ وَ الْقُرْآنِ الْمَجیدِ

ق ، سوگند به قرآن مجید .

در این جا بار دیگر در آغاز این سوره به بعضی از « حروف مقطعه » برخورد می کنیم و آن حرف « ق » است. یکی از تفسیرهای قابل توجه « حروف مقطعه » این است که « قرآن » با آن همه عظمت از ماده ساده ای همچون حروف « الفبا » تشکیل یافته و این نشان می دهد که ابداعگر و نازل کننده قرآن مجید علم و قدرت بی پایان داشته که از چنین ابزار ساده ای چنان ترکیب عالی آفریده است .

از جمله اموری که گواهی می دهد ، ذکر این حرف از حروف مقطعه برای بیان عظمت قرآن است ، این که بلافاصله بعد از آن سوگند

به قرآن مجید یاد کرده ، می فرماید : « قسم به قرآن مجید » (وَالْقُرْآنِ الْمَجیدِ) .

واژه « مَجید » از ماده « مجد » به معنی شرافت گسترده است و از آن جا که قرآن ، عظمت و شرافتی بی پایان دارد ، کلمه « مجید » از هر نظر سزاوار آن است ، ظاهرش زیبا ، محتوایش عظیم ، دستوراتش عالی و برنامه هایش آموزنده و حیات بخش است .

بهانه تراشی کفّار

۲ بَلْ عَجِبُوا اَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقالَ الْکافِرُونَ هذا شَیْ ءٌ عَجیبٌ

آن ها تعجب کردند که پیامبری انذارگر از میان خودشان آمده و کافران گفتند : این چیز عجیبی است .

این ایرادی است که قرآن بارها به آن و پاسخ آن اشاره کرده و تکرار آن نشان می دهد که از ایرادهای اصلی کفار بوده که

(۱۷۴) سوره قآ

همواره آن را تکرار می کردند .

نه تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که به سایر پیامبران نیز همین ایراد را می گرفتند ، گاه می گفتند: « ما هذا اِلّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ: این انسانی همانند شماست ، از آن چه می خورید، می خورد وازآن چه می نوشید، می نوشد » (۳۳ / مؤمنون).

و گاه می افزودند: «لَوْلا اُنْزِلَ اِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذیرا : چرا فرشته ای همراه او نازل نشده تا همراه او انذار کند» ؟ (۷ / فرقان) .

ولی همه این ها بهانه هایی بود برای عدم تسلیم در برابر حق .

قرآن در آیات مورد بحث پاسخی از این ایراد نمی گوید ، چراکه بارها به آن پاسخ گفته است ، که اگر فرضا فرشته ای می فرستادیم آن را به صورت بشر قرار می دادیم ، یعنی رهبر و راهنمای انسان تنها می تواند انسان باشد ، تا از تمام دردها ، نیازها ، تمایلات ، خواسته ها و مسائل زندگی او باخبر باشد و از سوی دیگر بتواند در جنبه های عملی الگویی برای آن ها گردد و نگویند ، اگر او هم از جنس ما

بود ، هرگز پاك و پاكيزه نمى ماند .

جزء بيست و ششم (١٧٥)

بازگشت به زندگی پس از مردن و خاک شدن

٣ ءَاِذا مِتْنا وَ كُنّا تُرابا ذلِكَ رَجْعٌ بَعيدٌ

آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم ، دوباره به زندگی بازمی گردیم؟ این بازگشتی است بعید .

بعد از این ایراد به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و این که چگونه از جنس بشر است ، ایراد دیگری به محتوای دعوت او داشتند و انگشت روی مسأله ای می گذارند که برای آن ها از هر نظر عجیب و غریب بود . آن ها بازگشت مجدد به زندگی را مسأله ای دور از عقل می پنداشتند، بلکه گاه آن رامحال دانسته و ادعای آن را دلیل بر جنون گوینده اش می گرفتند ، چنان که در آیه ٧ و ٨ سبا می خوانیم : « کافران گفتند : آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که کاملاً از هم متلاشی شدید، بار دیگر به خلقت تازه ای برمی گردید، آیا افترا بر خدابسته؟ یا جنون دارد »؟

٤ قَدْ عَلِمْنا ماتَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا كِتابٌ حَفيظٌ

(١٧٦) سوره قآ

ولی مامی دانیم آن چه را زمین از بدن آن ها می کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است .

قرآن مجید دراین جا ازچندراه به آن ها پاسخ می گوید: نخست : به علم بی پایان خدا اشاره می کند ، اگر اشکال و ایراد شما به خاطر این است که استخوان های آدمی می پوسد و گوشت او خاک می شود و جزء زمین می گردد و ذراتی از آن نیز تبدیل به بخار و گازهای پراکنده در هوا می گردد ، چه کسی می تواند آن ها را جمع آوری کند

و اصلاً چه کسی از آن ها باخبر است ؟

پاسخش معلوم است : خداوندی که علم او به تمام اشیاء احاطه دارد ، تمام این ذرات را می شناسد و به هنگام لزوم همه را جمع آوری می کند، همان گونه که ذرات پراکنده آهن را در میان تلی از غبار با یک قطعه آهن ربا می توان جمع آوری کرد، جمع آوری ذرات پراکنده هر انسان برای خدا از این هم آسان تر است .

و اگر ایراد آن ها این است که حساب اعمال انسان را چه کسی برای

معاد و رستاخیز نگه می دارد ، پاسخش این است که همه این ها در لوح محفوظ ثبت است و اصولاً چیزی در این عالم گم نمی شود ، حتی اعمال شما باقی می ماند ، هرچند تغییرشکل می دهد .

« کتاب حفیظ » به معنی کتابی است که حافظ اعمال تمام انسان ها و غیر آن است و اشاره به « لوح محفوظ » است که شرح آن ذیل آیه ۳۹ سوره رعد جلد دهم تفسیرنمونه صفحه ۲۴۱ ذکر شده است .

۵ بَلْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ فَهُمْ فی اَمْرٍ مَریجٍ

آن ها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند، لذا پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند .

« مَریجٍ » از ماده « مرج » (بر وزن حرج) به معنی امر « مختلط و مشوش و مشتبه » است و لذا به زمینی که گیاهان مختلف و فراوان در آن روییده « مَرْج » (مرتع) گفته می شود .

در این آیه به پاسخ دیگری می پردازد که بیشتر جنبه روانی دارد ، یعنی آن ها آگاهانه منکر حق شده اند و گرنه گرد و غباری بر چهره حق

نیست و چنان که در آیات بعد می آید ، آن ها صحنه معاد را با چشم خود مکرر در این دنیا می بینند و جای شک و تردید ندارند .

(۱۷۸) سوره قآ

لذا در پایان آیه می افزاید : « چون آن ها در مقام تکذیب برآمده اند ، پیوسته ضد و نقیض می گویند ، در کار خود متحیرند و در امور مختلط گرفتارند » (فَهُمْ فی اَمْرٍ مَریجٍ) .

گاه پیامبر صلی الله علیه و آله را مجنون می خوانند و گاه کاهن و گاه شاعر . گاه می گویند : « سخنان او "اساطیر الاولین" است ». گاه می گویند : « بشری به او تعلیم می دهد » . گاه نفوذ کلماتش را نوعی « سحر » می دانند و گاه مدعی می شوند ما هم مثل آن می توانیم بیاوریم

این پراکنده گویی ها نشان می دهد که حق را دریافته اند و به دنبال بهانه جویی هستند و لذا هرگز روی یک حرف نمی ایستند .

لحظه ای به آسمان بنگرید

۶ اَفَلَمْ یَنْظُرُوا اِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناهاوَ زَیَّنّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ

جزء بیست و ششم (۱۷۹)

آیا آن ها به آسمانی که بالای سرشان است نگاه نکردند که چگونه ماآن را بناکرده ایم؟ و چگونه به وسیله ستارگان زینت بخشیده ایم؟ و هیچ شکاف و ناموزونی درآن نیست.

منظور از نگاه کردن در این جا نگاهی توأم با اندیشه و تفکر است که انسان را به قدرت عظیم خالق این آسمان پهناور و شگفتی هایش آشنا سازد ، که هم عظمت خیره کننده ای دارد و هم زیبایی های فراوان و هم استحکام و نظم و حساب .

جمله وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ (هیچ شکافی در آن نیست) یا به معنی عدم وجود نقص و عیب و ناموزونی است ، چنان که بعضی از مفسران گفته اند و یا به معنی عدم وجود شکاف در خصوص آسمانی است که اطراف زمین را احاطه کرده و جو زمین نامیده می شود و به گفته قرآن « سقف محفوظی » است (۳۲ / انبیاء) ، که راه را بر سنگ های آسمانی که به طور مداوم با سرعت سرسام آوری به سوی زمین می آید ، می بندد و قبل از وصول به سطح زمین آن ها را آتش می زند و خاکستر می کند و همچنین از اشعه های کیهانی زیانبخش ممانعت به عمل می آورد .

(۱۸۰) سوره قآ

وگرنه آسمان به معنی محل ستارگان ، یک فضای خالی است که این کرات در آن شناورند .

۷ وَالْأَرْضَ مَدَدْناها وَ اَلْقَيْنا فيها رَواسِيَ وَ اَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ

و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه های عظیمی افکندیم و از هر نوع گیاه بهجت انگیز رویاندیم .

آری آفرینش زمین از یک سو ، گسترش آن (بیرون آمدن از زیر آب) از سوی دیگر ، پیدایش کوه ها که ریشه های آن به هم پیوسته و همچون زرهی زمین را در برابر فشارهای درونی و برونی و جزر و مدهای حاصل از جاذبه ماه و خورشید حفظ می کند ، از سوی سوم و پیدایش انواع گیاهان با آن همه عجایب و زیبایی ها از سوی چهارم ، همگی دلیل برقدرت بی پایان اواست .

تعبیر به « مِنْ كُلِّ زَوْجٍ » اشاره به مسأله زوجیت در عالم گیاهان است که در موقع نزول این آیات هرگز به عنوان یک اصل کلی کشف نشده بود و بعد از قرن ها علم و دانش بشر پرده از روی آن برداشت و یا به معنی اصناف و انواع مختلف گیاهان است ، چراکه تنوع در عالم گیاهان

فوق العاده زیاد و حیرت انگیز است .

جزء بیست و ششم (۱۸۱)

۸ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنيبٍ

تا وسیله بینایی و بیداری برای هر بنده توبه کاری باشد .

آری کسی که قدرت بر آفرینش آسمان ها با آن همه عظمت و زیبایی و زمین با این همه نعمت و جمال و نظم و حساب دارد ، چگونه نمی توانـد مردگان را بار دیگر لباس حیات بپوشانـد و قیامتی برپاکند؟ آیا این قدرت عظیم خیره کننده دلیل روشـنی بر امکان معاد نیست ؟

۹ وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكا فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصيدِ

و از آسمان آبی پربرکت فرستادیم و به وسیله آن باغ ها و دانه هایی را که درو می کنند، رویاندیم .

(۱۸۲) سوره قآ

«جَنّات» در این جا اشاره به باغ های میوه است و «حَبَّ الْحَصـید» (دانه های قابل درو) اشاره به حبوباتی همچون جو ، گندم و مانند آن است که مواد اصلی غذای انسان ها را تشکیل می دهد .

۱۰ وَالنَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضيدٌ

و نخل های بلند قامت که میوه های متراکم دارند .

« باسِقات » جمع « باسقه » به معنی مرتفع و بلنداست و « طَلْعٌ » به ثمره درخت خرما در آغاز ظهورش گفته می شود و « نَضیدٌ » به معنی متراکم است ، مخصوصا خوشه درخت خرما هنگامی که در درون غلاف قرار دارد، کاملاً ـ روی یکدیگر سوار و متراکم است و زمانی که از غلاف بیرون می آید بسیار اعجاب انگیز است .

نمونه معاد را هر روز در گوشه و کنار خود نظاره کنید

۱۱ رِزْقا لِلْعِبادِ وَ اَحْیَیْنا بِهِ بَلْدَهً مَیْتا کَذلِکَ الْخُرُوجُ

همه این ها به منظور بخشیدن روزی به بندگان است و به وسیله باران زمین مرده را زنده کردیم ، آری زنده شدن مردگان نیز همین گونه است .

جزء بیست و ششم (۱۸۳)

و به این ترتیب ضمن یادآوری نعمت های عظیمش به بندگان و تحریک حس شکرگزاری آن ها در مسیر شناخت او ، به آن ها یادآور می شود که شما نمونه معاد را همه سال در برابر چشمان خود در همین جهان می بینید، زمین های مرده و خشک و خالی از هرگونه آثار زندگی ، بر اثر نزول قطرات باران به حرکت درمی آیند و غوغای رستاخیز را سرمی دهند ، از هر گوشه ، گیاهی می روید و «وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ» می گوید .

این جنبش عظیم و حرکت به سوی حیات و زندگی در عالم گیاهان بیانگر این واقعیت است که آفریدگار عالم می تواند موجودات مرده را بار دیگر حیات بخشد، چراکه « وقوع » چیزی اقوی دلیل بر « امکان » آن است .

نوجوان عزیز مراقب حرف زدن خود باش

۱۸ ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلّا لَدَيْهِ رَقيبٌ عَتيدٌ

هیچ سخنی راانسان تلفظ نمی کندمگراین که نزدآن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است .

« رَقیب » به معنی « مراقب » و « عَتید » از ماده عِتاد به معنی ذخیره کردن است و سپس به معنی کسی است که مهیای انجام کار است ، لـذا به اسبی که مهیای دویـدن است « فَرَسٌ عَتیـدٌ » می گوینـد و به کسـی که چیزی را ذخیره و نگهداری می کند نیز « عَتید » گفته می شود (از ماده "عِتاد" بر وزن جِهاد به معنی ذخیره کردن) .

غالب مفسـران معتقدند که « رقیب » و « عتید » همان دو فرشـته ای هستند که در آیه قبل به عنوان « مُتَلَقِّیان » از آن ها یاد شده است ، فرشـته سـمت راست نامش « رقیب » و فرشـته سـمت چپ نامش « عتید » است ، گرچه آیه مورد بحث صراحتی در این مطلب ندارد ، ولی با ملاحظه مجموع آیات چنین تفسیری بعید به نظر نمی رسد .

جزء بیست و ششم (۱۸۵)

۱۹ وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ

و سرانجام سکرات مرگ به حق فرا می رسد (و به انسان گفته می شود) این همان چیزی است که از آن می گریختی .

«سَـكْر» در اصل به معنی مسـدود کردن راه آب است و سِـكْر به معنی محل مسـدود آمده و از آن جا که در حال مستی گویی سدی میان انسان و عقلش ایجاد می شود به آن «سُكْر» گفته شده است.

« سکره مرگ » حالتی است شبیه به « مستی » که بر اثر فرا رسیدن

مقـدمات مرگ ، به صورت هیجان و انقلاب فوق العاده ای به انسان دست می دهد و گاه بر عقل او چیره می گردد و او را در اضطراب و ناآرامی شدیدی فرو می برد .

چگونه چنین نباشـد ، در حـالی که مرگ یـک مرحله انتقـالی مهم است که بایـد انسان در آن لحظه تمام پیونـدهای خود را با جهـانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود ، قطع کنـد و در عالمی گام بگـذارد که برای او کاملاً تازه و اسـرارآمیز است ، به خصوص این که در لحظه مرگ

(۱۸۶) سوره قآ

انسان درک و دیـد تازه ای پیـدا می کنـد ، بی ثباتی این جهان را با چشم خود می بینـد و حوادث بعـد از مرگ را کم و بیش مشاهـده می کنـد . این جاست که وحشتی عظیم سـرتاپای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه به مستی به او دست می دهد ولی « مست » نیست .

حتی انبیـا و مردان خـدا که در لحظه مرگ از آرامش کـاملی برخوردارنـد از مشـکلات و شدائـد این لحظه انتقالی بی نصـیب نیسـتند ، چنـان که در حالات پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـده است که در لحظات آخر عمر مبارکش دست خود را در ظرف آبی می کرد و به صورت می کشید و « لا اِلهَ اِلاَّ اللّه » می گفت و می فرمود : « اِنَّ لِلْمَوْتِ سَکَراتٌ : مرگ سکراتی دارد » (۱)

سپس قرآن ادامه می دهد: « به کسـی که در حال سـکرات مرگ است گفته می شود این همان چیزی است که ناخوش داشتی و از آن

ص:۱۲۷

۱- «روح البیان»،جلد۹، صفحه۱۱۸.

می گریختی » (ذلِکَ ما کُنْتَ مِنْهُ تَحیدُ) .

جزء بیست و ششم (۱۸۷)

«تَحید» از ماده «حَیْد» به معنی عدول کردن از چیزی و فرارکردن از آن است .

آری مرگ واقعیتی است که غالب افراد از آن می گریزنـد ، به خاطر این که آن را « فنا » می دانند ، نه دریچه ای به عالم « بقا » ، یـابه خاطر علایق و پیونـدهای شدیـدی که با دنیا و مواهب مادی دارنـد نمی تواننـد از آن دل برکننـد و یا به خاطر تاریکی نامه اعمالشان .

حقیقت مرگ

غالبا تصور می کنند ، مرگ یک امر عدمی و به معنی فنا است، ولی این برداشت هرگز با آن چه در قرآن مجید آمده و دلایل عقلی به آن رهنمون می شود، موافق نیست .

«مرگ» ازنظر قرآن یک امر وجودی است، یک انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است و لذا در بسیاری از آیات قرآن از «مرگ» تعبیر به «تُوُفّی» شده که به معنی بازگرفتن و دریافت روح از تن به وسیله فرشتگان است .

(۱۸۸) سوره قآ

تعبیر آیه فوق « وَ جاءَتْ سَکْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ : شدائد مرگ به حق به سراغ انسان می آید » ، نیز اشاره به همین معنی است ، در بعضی از آیات مرگ را صریحا مخلوق خدا شمرده : « اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیوهَ » (۲ / ملک) .

در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی درباره حقیقت مرگ آمده است.

در حدیثی می خوانیم که از علی بن الحسین امام سجاد

سؤال کردند : « مَا الْمَوْتُ :

مرگ چیست » ؟

در پاسـخ فرمودند: «برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پرحشـرات است وگشودن غل و زنجیرهای سـنگین و تبدیل آن به فاخرترین لباس ها و خوشبوترین عطرها و راهوارترین مرکب ها و مناسب ترین منزل ها است » .

«و برای کافر ماننـد کندن لباسـی است فاخر و انتقال از منزل های موردعلاقه و تبدیل آن به چرک ترین و خشن ترین لباس ها و

وحشتناک ترین منزل ها و بزرگترین عذاب » .

از امام محمـدبن علی نیز همین سؤال شـد فرمود: « هُوَ النَّوْمُ الَّذی یَأْتیکُمْ کُلَّ لَیْلَهٍ اِلاّ اَنَّهُ طَویلٌ مُـدَّتُهُ، لایَنْتَبِهُ مِنْهُ اِلاّ یَوْمَ الْقِیامَهِ : مرگ همان خوابی است که هرشب به سراغ شما می آید، جز این که مدتش طولانی است و انسان ازآن بیدارنمی شود تا روز قیامت » .(۱)

در مباحث مربوط به برزخ گفته ایم که حالت اشـخاص در برزخ متفاوت است : بعضـی گویی به خواب فرو می روند و بعضی (همچون شهیدان راه خدا و مؤمنان قوی الایمان) غرق انواع نعمت ها می شوند و جمعی از جباران و اشقیا غرق عذاب الهی .

امـام حسـین بن علی سـید الشـهداء نیز در کربلاـ و روز عـاشورا و به هنگـام شـدت گرفتن جنگ تعبیر لطیفی در مورد حقیقت مرگ برای یارانش ارائه فرمود : « شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار ، مرگ

۱ « بحارالانوار » ، جلد ۶ ، صفحه ۱۵۵ .

تنها پلی است که شـما را از ناراحتی ها و رنـج ها به باغ های وسـیع بهشت و نعمت های جاودان منتقل می کنـد ، کدامیک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصـر ناراحتید ؟ و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را ازقصری به زندان و عذاب منتقل کنند، پدرم از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نقل فرمود که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آن ها به باغ های بهشت و پل این ها به جهنم است».(۱)

مرگ « حق » است

نه فقط در آیات مورد بحث ، « سکرات موت » به عنوان « حق » معرفی شده ، بلکه در آیات متعدد دیگر روی حق بودن مرگ تکیه شـده است، در آیه ۹۹ سوره « حجر » می خوانیم: «وَاعْبُدْرَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقینُ: پروردگـارت را عبـادت کن تـا یقین (مرگ) به سراغ توآید». (در سوره مدثرآیه ۴۷ نیز تعبیری شبیه آن دیده می شود) «حَتّی

اَتینَاالْیَقینُ: تا آمد ما را یقین ، یعنی مرگ » .

این ها همه به خاطر آن است که انسان هر چیز را انکار کنـد ، نمی توانـد این واقعیت را منکر شود که سـرانجام مرگ در خانه همه ما را می کوبد و همه را با خود می برد .

توجه به حقانیت مرگ هشداری است برای همه انسان ها که بیشتر و بهتر بیندیشـند و از راهی که در پیش دارند باخبر شوند و خود را برای آن آماده سازند .پایان سوره قآ

۱- « معانی الاخبار » ، صفحه ۲۸۹ ، باب مَعْنَی الْمَوْتِ ، حدیث ۳ .

سوره ذاریات

سوگند به طوفان ها و ابرهای باران زا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَالذّارِیاتِ ذَرْوا

سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت درمی آورند (و گرد و غبار و بذرهای گیاهان را) .

۲ فَالْحامِلاتِ وِقْرا

و سپس سوگند به ابرهایی که بار سنگینی (از باران) با خود حمل می کنند .

۳ فَالْجارِیاتِ یُسْرا

وسپس سوگندبه کشتی هایی که به آسانی به حرکت درمی آیند.

۴ فَالْمُقَسِّماتِ اَمْرا

و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند .

« ذارِیات » جمع « ذاریه » به معنی بادهایی است که اشیاء را به پرواز درمی آورد .

« وِقْر » به معنی بار سنگین است و نیز به معنی سنگینی گوش آمده است، « وقار » نیز به معنی سنگینی حرکات و آرامش و حلم است .

« جاریات » جمع « جاریه » به معنی کشتی است و به معنی نهرهای آب جاری نیز آمده ، (فیها عَیْنٌ جارِیَةٌ ۱۲ / غاشیه) و همچنین به معنی خورشید به خاطر حرکتش در آسمان و نیز به دختر

نوجوان نیز « جاریه » گفته می شود ، چرا که نشاط جوانی در تمام وجودش جریان دارد .

در حدیثی که بسیاری از مفسران در ذیل همین آیه آورده اند می خوانیم : « اِبْنُ الْکَوّاء » روزی از علی در حالی که بر منبر خطبه می خواند سؤال کرد: « منظور از ذارِیاتِ ذَرْوا چیست ؟ »

فرمود : « بادها است » . عرض کرد : « فَالْحامِلاتِ وِقْرا » فرمود : « ابرها است » . عرض کرد : « فَالْجارِیاتِ یُسْرا » فرمود :

(۱۹۴) سوره ذاریات

« کشتی ها است » عرض کرد : « فَالْمُقَسِّماتِ اَمْرا » فرمود : « منظور فرشتگان است » .

در این جا این سؤال پیش می آید که اگر منظور فرشتگان است ، فرشتگان چه اموری را تقسیم می کنند ؟ در پاسخ می گوییم : این تقسیم کار ممکن است مربوط به کل تدبیر این عالم باشد که گروه هایی از فرشتگان الهی به فرمان او تدبیر امور آن را بر عهده دارند و نیز ممکن است مربوط به تقسیم ارزاق و یا تقسیم قطرات باران بر مناطق روی زمین باشد .

۵ اِنَّما تُوعَدوُنَ لَصادِقٌ

(آری سوگند به همه این ها)که آن چه به شما وعده داده شده قطعا راست است .

۶ وَ اِنَّ الدّینَ لَواقِعٌ

و بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است .

« دین » در این جا به معنی جزاء است ، همانطور که در « مالِکِ

یَوْمِ الـدّین » آمـده و اصولاً یکی از نام های قیامت « یَوْمِ الـدّین » (روز جزا) است و از آن روشن می شود که منظور از وعده های واقع شـدنی در این جا وعده های مربوط به قیامت و حساب و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و سایر امور مربوط به معاد است، بنابراین جمله اول تمام وعده های قیامت را شامل می شود و جمله دوم تأکیدی است بر مسأله جزا.

سوگندهایی که در آغاز این سوره آمده ، پیوند و تناسب روشـنی با نتیجه این قسم ها دارد ، چراکه حرکت ابرها و نزول باران ها و در نتیجه زنده شدن زمین های مرده ، خود صحنه ای از قیامت و معاد را در این دنیا نشان می دهد .

سوگند به آسمان و چین و شکن های زیبایش

۷ وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ

قسم به آسمان که دارای چین و شکن های زیباست .

« حُبُک » جمع حِباک از ریشه اصلی « حَبْک » (بر وزن کبک) به معنی بستن و محکم کردن است و در این جا به معنی چین و شکن های زیبایی است که در میان امواج ، ابرهای آسمان ، رمل های بیابان و موهای سر پیدا می شود .

و امـا تطـبیق این معنی بر آسـمان یـا به خـاطر اشـکال مختلـف تـوده هـای سـتارگان و صورت هـای فلکی (مجموعه هـایی از ستارگان ثابت را که شکل خاصی به خود گرفته ، صورت فلکی می نامند) .

یا به خاطرموج های جالبی است که درابرهای آسـمانی پیـدامی شود و گاه به قـدری زیباست که مدت ها چشم های انسان را متوجه خود می سازد .

و یا توده های عظیم کهکشان ها است که همچون پیچ و خم های موهای مجعد بر صفحه آسمان ظاهر می شود ، مخصوصا عکس های جالبی که دانشمندان وسیله تلسکوپ ها از این کهکشان ها برداشته اند ، کاملاً موهای مجعد و پیچیده را تداعی می کند .

بنابراین معنی، قرآن به آسمان و این کهکشان های عظیم که در آن روز چشم تیزبین علم و دانش بشر هنوز به آن نیفتاده بود، سوگند یاد می کند .

جزء بیست و ششم (۱۹۷)

این نکته نیز قابل توجه است که ریشه اصلی « حُبُک » می تواند اشاره به استحکام آسمان ها و پیوند محکم کرات با یکدیگر مانند سیارات منظومه شمسی با قرص خورشید نیز بوده، باشد .

۸ اِنَّکُمْ لَفی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ

که شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید .

این آیه به جواب قسم ، یعنی مطلبی که به خاطر آن سوگند یاد شده است ، می پردازد و اشاره می کند که پیوسته ضد و نقیض می گویید و همین تناقض گویی دلیل بر بی پایه بودن سخنان شما است .

در مورد معاد ، گاه می گویید : ما اصلاً باور نمی کنیم که استخوان های پوسیده زنده شوند و گاه می گویید : ما در این باره شک و تردید داریم و گاه می افزایید : پدران و نیاکان ما را بیاورید تا گواهی دهند بعد از مرگ ، قیامت و رستاخیزی در کار است ، تا قبول کنیم .

و در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گاه می گویید : دیوانه است ، گاه شاعرش می خوانید ، گاه ساحرش می نامید، گاهی می گویید معلم

و استادی دارد که این سخنان را به او تعلیم می دهد .

(۱۹۸) سوره ذاریات

همچنین در مورد قرآن ، گاه آن را « اساطیر الاولین » (افسانه ها و خرافات پیشینیان) می نامید ، گاهی شعرش می خوانید و گاه سحر و گاه دروغ .

سوگند به چین و شکن های آسمان ها که سخنان شما پر از تناقض و پیچ و خم است و اگر پایه و مایه ای داشتید، لااقل روی یک مطلب می ایستادید و هر روز سراغ مطلبی نمی رفتید .

۲۰ وَ فِی الْأَرْضِ ایاتٌ لِلْمُوقِنینَ

و در زمین آیاتی برای طالبان یقین است .

حجم زمین ، فاصله آن با خورشید ، حرکت آن به دور خود و حرکت آن به دور آفتاب و نیروی جاذبه و دافعه ای که از آن حجم و این حرکت به وجود می آید و کاملاً متعادل و معادل یکدیگر است و هماهنگی تمام این ها با هم تا شرایط حیات را بر صفحه زمین فراهم سازد، همه از آیات بزرگ خدااست .

جزء بیست و ششم (۱۹۹)

موادی که زمین را تشکیل داده و منابع مختلفی که در سطح و زیرزمین برای حیات و زندگی آماده شده ، هر یک نشانه ای از نشانه های او است .

بد نیست در این جا به گوشه ای از سخنان یکی از دانشمندان معروف جهان که دراین زمینه مطالعات زیادی دارد، گوش فرا دهیم .

« کرسی موریسین » می گوید : « در تنظیم عوامل طبیعی منتهای دقت و ریزه کاری به کار رفته است ، مثلاً اگر قشر خارجی کره زمین ده پا

ضخیم تر از آن چه هست ، می بود اکسیژن یعنی ماده اصلی حیات وجود پیدا نمی کرد ، یا هر گاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود آن وقت کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می شد و دیگر امکان هیچ گونه زندگی نباتی و یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند » .

«غلظت هوای محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد و کلیه میکرب های مضر را در همان فضا معدوم می سازد و ویتامین های مفید را ایجاد می نماید» .

(۲۰۰) سوره ذاریات

« یا وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین برآمده و در هوا منتشر شده است و غالب آن ها هم گازهای سمی هستند،معهذاهوای محیط زمین آلودگی پیدانکرده و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد ، باقی مانده است » .

« دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد می نماید و تعادل را حفظ می کند ، همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذایی و باران و اعتدال هوا و نباتات و بالاخره وجود خود انسان از منبع فیض آن سرچشمه می گیرد » .

۲۱ وَ فی اَنْفُسِکُمْ اَفَلا تُبْصِرُونَ

و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی بینید ؟

در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود : «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ : کسی که خویش را بشناسد ، خدای

خویش را بازشناخته است » (۱)

جزء بیست و ششم (۲۰۱)

۲۲ وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ

روزی شمادرآسمان است وآن چه به شماوعده داده می شود.

گستردگی مفهوم رزق هم باران را شامل می شود ، هم نور آفتاب را که از آسمان به سوی ما می آید و نقش آن در حیات و زندگی فوق العاده حساس است و همچنین هوا را که مایه حیات همه موجودات زنده است .

و اما جمله « ما تُوعَدُون » (آن چه به شما وعده داده می شود) می تواند تأکیدی بر مسأله رزق و وعده الهی در این زمینه بوده ، باشد و یا به معنی بهشت موعود ، چراکه در آیه ۱۵ سوره « والنجم » می خوانیم : « عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی : بهشت موعود نزد سدره المنتهی در آسمان ها است » و یا اشاره به هر گونه خیر و برکت و یا عذابی است که از آسمان نازل می گردد و یا ناظر به همه این مفاهیم است ، چراکه جمله « ما تُوعَدُون » مفهومش وسیع و گسترده است .

۱ « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۶۰۳ ، ماده « نفس » .

(۲۰۲) سوره ذاریات

چیزی که مانع بصیرت آدمی می شود و او را از مطالعه اسرار آفرینش ، اسرار زمین و شگفتی های وجود خودش باز می دارد ، همان حرص برای روزی است ، خداوند در آیه اخیر به انسان اطمینان می دهد که روزی او تضمین شده است ، تا بتواند با خیال راحت به شگفتی های جهان هستی بنگرد و جمله « اَفَلا تُبْصِرُون » در مورد او تحقق یابد .

۲۳ فَوَ رَبِ السَّماءِ وَالْاَرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما اَنَّكَمْ تَنْطِقُونَ

سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان گونه که شما سخن می گویید.

کار به جایی رسیده است که خداوند با آن عظمت و قدرتش برای اطمینان دادن به بندگان شکاک و دیرباور و ضعیف النفس و حریص ، سوگند یاد می کند که آن چه به شما در زمینه رزق و روزی و وعده های ثواب و عقاب قیامت وعده داده شده ، همه حق است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست .

جزء بیست و ششم (۲۰۳)

تعبیر به « مِثْلَ ما اَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ » (همان گونه که سخن می گویید) تعبیر لطیف و حساب شده ای است که از محسوس ترین اشیاء سخن می گوید ، چراکه گاهی خطا در باصره یا سامعه انسان واقع می شود ، اما در سخن گفتن چنین خطایی راه ندارد ، که انسان احساس کند سخن گفته ، در حالی که سخن نگفته باشد ، لذا قرآن می گوید : « همان اندازه که سخن گفتن شما برایتان محسوس است و واقعیت دارد ، رزق و روزی و وعده های الهی نیز همین گونه است »

بهره گیری از نشانه های حق آمادگی لازم دارد

هنگامی که آیات قرآن سخن از اسرار آفرینش و نشانه های خدا در عالم هستی می گوید ، گاه می فرماید : « این ها نشانه هایی است برای کسانی که می شنوند » (لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ) (۶۷ / یونس) .

و گاه می گوید : « برای آن هایی که تفکر می کنند » (لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ) (۳ / رعد) .

ص:۱۳۸

گاه می فرماید : « برای کسانی که تعقل می کنند »

(۲۰۴) سوره ذاریات

(لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) (۴ / رعد) .

گاه می گوید : « برای کسانی که بسیار شکیبا و شکرگزارند » (لِکلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ) (۵ / ابراهیم) .

گاه می فرماید : « برای کسانی که ایمان دارند » (لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ) (۷۹ / نحل) .

گاه می گوید:«برای همه صاحبان مغز»(لَآیاتٍ لِاُولِی النُّهی)(۵۴/طه).

گاه می فرماید : « برای آن ها که هوش سرشار دارند » (لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ) (۷۵ / حجر) .

و بالاخره گاهی می گوید : « برای دانشمندان » (لَآیاتٍ لِلْعالِمِینَ) (۲۲ / روم) .

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که برای استفاده و بهره گیری از آیات بی شمار و نشانه های بسیار که برای وجود پاک او در سراسر عالم آفرینش وجود دارد ، زمینه آماده ای لازم است ، چشمی بینا ، گوشی شنوا ، فکری بیدار و دلی هشیار و روحی آماده پذیرش و تشنه حقایق

جزء بیست و ششم (۲۰۵)

لازم است و گرنه ممکن است انسان سال ها در لابلای این آیات زندگی کند ، اما همچون حیوانات جز اصطبل و علف نشناسد .

رزق و روزی و راه های افزایش آن

دراحادیث اسلامی تعبیرات جالبی دراین زمینه دیده می شود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم : « اِنَّ الرِّزْقَ لا یَجُرُّهُ حِرْصُ حَریصٍ ، وَ لا یَصْرِفُهُ کُرْهُ کارِهٍ : روزی از سوی

خداوند مقدر شده ، نه حرص حریص آن را جلب می کند و نه اکراه افراد آن را منع می نماید » .(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق آمده است که در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرده بود ، فرمود : « وَ اِنْ کانَ الرِّزْقُ مَقْسُوما فَالْحِرْصُ لِماذا ؟ ... : هر گاه رزق قسمت شده است ، حرص برای چیست ... » ؟ .(۲)

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ .

(۲۰۶) سوره ذاریات

هدف ازاین بیانات این نیست که جلو تلاش را بگیرد بلکه افراد حریص را با توجه به مقدر بودن رزق از حرصشان بازمی دارد .

این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی امور زیادی به عنوان وسیله جذب روزی یا موانع آن معرفی شده که هر یک به نوبه خود سازنده است .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : «وَالَّذی بَعَثَ جَدّی بِالْحَقِ نَبِیّا اِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی یَرْزُقُ الْعَبْدَ عَلی قَدْرِ الْمُرُوَّهِ ، وَاِنَ الْمَعُونَهَ تُنْزَلُ عَلیقَدْرِ شِدَّهِ الْبَلاءِ: سوگند به کسی که جدم رابه حق به نبوت مبعوث کرده است که خداوندمتعال انسان رابه قدرمروت و شخصیتش

روزی می دهد و کمک پروردگار متناسب با شدت بلا و حادثه است».(۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: « کَفُّ الْأَذی وَ قِلَّهُ الصَّخَبِ یَزیدانِ فِی الرِّزْقِ: ترک آزار مردم

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ .

۲ « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۵ (حدیث ۳۱) .

و جار و جنجال ، روزی را افزایش می دهد » .(۱)

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که فرمود : «اَلتَّوْحیدُ نِصْفُ الدّینِ وَ اِسْتَنْزِلِ الرِّزْقَ بِالصَّدَقَهِ : توحید نیمی از دین است و روزی را از طریق انفاق در راه خدا بر خود نازل کن » .(۲)

و همچنین امور دیگری مانند تمیز کردن اطراف خانه و شستشو و تمیز کردن ظروف ، از اسباب افزایش روزی معرفی شده است .

۱ «نورالثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶(حدیث ۳۵ و ۳۷) .

۲ « نورالثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷) .

(۲۰۸) سوره ذاریات

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۲۰۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۱۴۳

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۲۱۱)

ص:۱۴۴

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۱۴۵

فهرست مطالب

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹